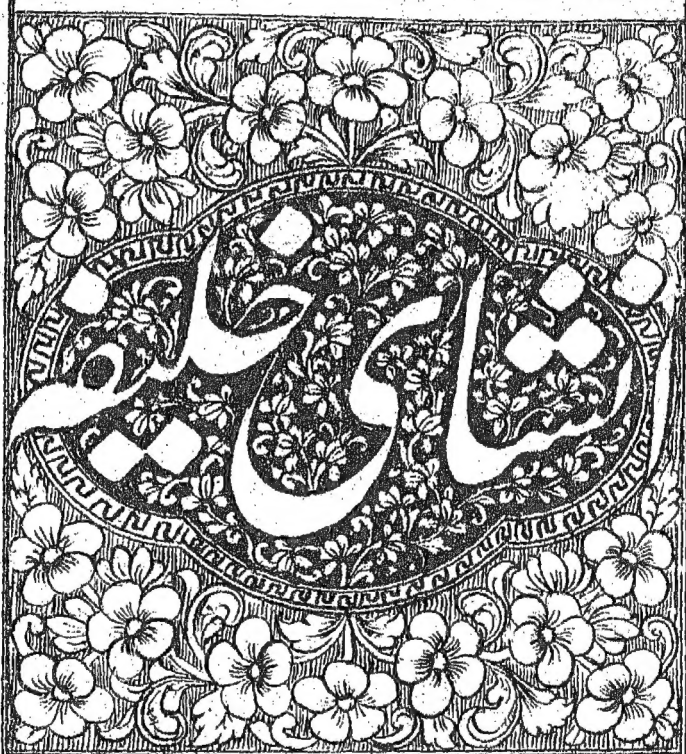


بسم الله الرحمن الرحيم
صنایع عجیبه کما فضل خلافت زو زما
عمران و عین و نون و مین و نون



در مطبع می نشی و کتب مطبوعه
در مطبع می نشی و کتب مطبوعه

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2112

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش نیایش مراد می که کاتب فصاحت بیان خرد و انشوران از تحریر انشای شناسی سبک
چون قلم سرگردانست نوشی بلاغت نشان خرد و دانش پروران از تقریر ایمانی مصف بسیار
عالم در بریده زبان رباعی صانعی که کمال عجز و جلال و در شنایش زبان باطنه لال + آنکه
برتر از قیاس و گمان و هم و خیال + نقدش صفا عین حاکمیت و تقویم الاقلام و تنزه دایه عری و دراک
قوی الاقلام و تحفه در و در بران عاقبت محمود که آیت فیض هدایت و ما از کمال لاله لاله
کلی است از گلشن انضال و منطوق لازم الوثوق لوکال لما خلقت الاقلام خفیت از ذکر کمال
رباعی آن ملک شریع و دین بود + کشف قائل یقین بود + بر لوح پیرمی آدم + اندم فیض
ما طین بود + و علی که انعام و حساب الکرام اما بعد من به چنان خوشه چین خرمن ارباب سخن

که از بفاکاری سپهر لیاات	نظار آشفته و ارم دول سرو	لاله ساغر بدایع صفت و درود
ید من بر مراد دل رسید	درخت از من به نقاب بشید	هرگز نامم که کند پایمال
شربت غم و دهر بجای لال	از سونم شمس ببلع وجود	هرگز این غنچه رولم نکشود
مثل نیست در جهان ثانی	حرف خوانی ز لوح نادانسته	من که عیسم همه ز سر تا پای

بسم الله الرحمن الرحيم
ستایش نیایش مراد می که کاتب فصاحت بیان خرد و انشوران از تحریر انشای شناسی سبک
چون قلم سرگردانست نوشی بلاغت نشان خرد و دانش پروران از تقریر ایمانی مصف بسیار
عالم در بریده زبان رباعی صانعی که کمال عجز و جلال و در شنایش زبان باطنه لال + آنکه
برتر از قیاس و گمان و هم و خیال + نقدش صفا عین حاکمیت و تقویم الاقلام و تنزه دایه عری و دراک
قوی الاقلام و تحفه در و در بران عاقبت محمود که آیت فیض هدایت و ما از کمال لاله لاله
کلی است از گلشن انضال و منطوق لازم الوثوق لوکال لما خلقت الاقلام خفیت از ذکر کمال
رباعی آن ملک شریع و دین بود + کشف قائل یقین بود + بر لوح پیرمی آدم + اندم فیض
ما طین بود + و علی که انعام و حساب الکرام اما بعد من به چنان خوشه چین خرمن ارباب سخن

در ہنر کے شوم سخن آرا | فہم نامم کنی بہ نہج شگرت | از سر مصرع ار تو گیری احرف

بنگاهم طالب علمی بلده قنوج که بدیده تنگ نظران خرده بین شکل قنوج می درآید و چشم
دانا دلان سخن آفرین صورت مفتوح می نماید فی فی متناهیست فیض الین که علم عمل عالمان
عظیم الشان علم برسان افزوده خطه است لوشین که عمل بعلم عالمان رفیع امکانش شعل آفتاب
دانشان ساخته ذرات پیکان رست گفتارش حظه آموز عیسوی صداقت اندیشگان است که در
چراغ آفرین موسوی تمهیدان دور نباش از سبک آساک کاشف تبار و بختان دقیقه گزینش از نری
آفلک الافلاک آفت اهرار شادان جاد و طرازش تبارزه ادائی تسخیر دل پاکان نموده و گلزار
سحر سازش نیکه سرائی تنگیب از دل تدریسان ربوده تنگام سطوح شمع حال خوابش چراغ آفتاب
شام بی اختیار بر زمین می اندازد و وقت طلوع مهر عارض سیرالرش از غایت خطر اصح گوهر خیم را
نار می سازد اسیات بهر کوچه اش گلزاران ره نورد + تو گوئی گلستان شده که چه گردد +
همه حسن سنج و لطافت اساس + باین گل گشته رنگین لباس + گلستانی ست که ناطقش
سکندری تواندست و بوستانی ست که مدح پردازش بر سجد مجسم تواندست صبحش بد گلستانی
چون جبهه پروردیان موش و شن ساز دیده مهید و شناسش اعطاسی چون شکوایان گلشن است
گردن خورشید لطافت انهارش خیمه کوثر آتاده و طراوت اشجارش ابواب فتح بر روی
نظار گیان کشاده بدیت زهی صفای عمارت که در تماشایش + بدیده باز نگردد و نگاه از
دیوار + و فور خوشش دوستان محبت اساس دقیقه شناس که سرنگار منو قوت که مرید باشند تخم صفا
در مزرع دل می کشند بر آن آرد که با جمیع مکاتیب مرسو که بنجدست بزرگان عزیزان تلقان
افتاده بود پر دازد و به ترتیب مرغوب جمع نموده گلستانه آنچنان سازد که هرگاه گردش دور دار چون
حروف خود از بساط سرانسا طرب حضور و گرداند در زمان مخافت یاد کاری بماند این تلس البصا
بحکم واجب الاطاعت هر همه افراهم آورده به چهار فصل مرتب ساخت و بطوالت کلام که یاد از
تام می آید و بدست بدیت در سبک نثر چون در ناسفته مسفته شد + مجموعه فضائل تاریخ گفته شد
۱۱۰۵ هـ

[illegible]

فصل اول در مکتوبات فصل دوم در زکات و فصل سوم در تقصیر و فصل چهارم در قسم قسم اول
در اسلالت تنبیه آیت هفتم و مکتوبات تغزیت انگیز فصل چهارم در آداب و القاب و خاتم
کتاب اگر چه نظر بر جایست مناسبت مناسب آن بود که آداب و القاب را بجل فصل اول بنویسد
لیکن از آنجا که باعتبار قول هو الاول هو الآخر اول تا آخر نیست و در دو فصل آخر تحریر یافت برین تقدیر
اطلا و نسخه و لایحه و در حکایت صغیره و کبیره ناگزیر است انما من ارجع نفسان معنی رس و معنی شناسان
صبح نفس که از خطا بعین عطا چین و ابرو نمیکند از دوازده رکعت کمال خوبی عیب را بهتری پندارند
آنست که بقصد فانی نحو ای انسان مرکب من الخطاء و انسیان بیت بقدر وسع در اصلاح
کوشند + اگر اصلاح نتواند پوشند + فصل اول در مکتوبات مکتوب اول جناب
ارشاد آب قدوة السالکین بدو العازمین یگانه حضرت صدیق مترب قرب بساط احدیت مقبول
بارگاه همچون شمع چون شیخ سیر محمد زینت بخش برگشته سلون تحریر یافت بدیست آرزو دارم که
شاک آن قدم تو تپایی چشم سازم و بدرم + کمترین عقیدت گزین خلیفه طالب علم آداب تعلیمات
معتقدانه و مرهم گوشه نشانت نیازمندانه بجای آورده بموقف عرض حاشیه بوسان بساط فیض نشاط
آنجمن بدیست موطن آن قبله ارباب تحقیق و وحید کعبه اصحاب تدقیق و تجرید مخزن لطائف الشیخ
معدن محارف قدس کریم الاخلاق عظیم الاشفاق حضرت پیرونگیر مد ظلال جلاله و نواله میرساند
که اگر چه چگونگی بدیست مولوی جامی بدیست نه تنها عشق از دیدار خیزد + بسا کین دولت از گفتار خیزد +
قدوسی جان ندارد مدت بسیار از روی پا بوس ناحیه سیان آستان فیض نشان که اکسیر وجود
و فروغ بخشیش پیشانی وجود است فوق الحمد دارد لیکن بدیست زبس یکتب غم مشق لانغمی کردم +
ستم بجانم مسطر کشیده میاند قطع سافت بعد از او را و دست از حصول این دولت فیض وصول
به دست حرمانست و علاوه این حالت پر ملالت آنکه این شکسته بال نامدت یکسال بسبب آن چشم
که با جریان آب از مهر بن روشنه آتشین سر بر نیز دهائی داشت که بر کس مباد بلکه هیچکس مینوا و الله
که در خیلالات جهات کرمانه آن قبله آمالی که همین دیوار این خاکسار سراپا نکسار بود و از این اب الیم

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

تصفیه یافته و سیلاب پستی زائل شده از غبار چشم که تاحال مائل تیرگی است بکدوش نگرید و چون
 نظم سبزی که در عشق برین بر من + بختی که با دوست و آفرین من + و تنی که با قضا
 در آفرین من + پائی که از میان بگزین من + در هیئت به قضا فیض عام آن قبل از نام
 است که اگر آفتاب توجه خاص را باره این ذره بمقدار تابیه بپراشند اگر دایب خطرات ماضی یابد
 مصرع یک نظر فرما که تسفی شوم ز انبای خمیس + پیوسته خورشید هدایت براج دور با غایت
 موج و موج باد مکتوب دوم بگامی خدمت فنیس و سبب جمع الفضائل منبع الفضائل مرشد
 کامل مادی آگاه دل قدوة الاولیین بده الحقیقین حضرت مولوی نظام الدین است بر کات
 و نواله و فضائیکه شکسته شعاع جریده و هند عامی رقیه تحریر یافت بهیت توفی مقصود و کشف غول غیرم +
 توفی معبود و گزین و یک ویرم + ای عطا پاش خطابش ای جرم بخش خد زبوش ذره بمقدار که تا این
 مدت خود را با ارسال عرائض نوا یا و ضمیر فیض آباد آن قبله شش در آن راسخ الاعتقاد و کعبه مستفیضان
 و شرف الانبیاء و نداده آن بود که در ادای نوازم فدیت که لازم عبودیت کیشان عقیدت امیش
 و طریقه عقیدت تان بنیان عبودیت کیش است قصوری راه یافته باشد بل از رگنده افعال کمال انگیز
 وقت آمدن از سعادت اندوزان حضور موفور لیس و رخصت نشده نه خواست که حقیقت حال
 بقلم آرد رباعی یاد تو شب و روز قرین کم است + لطف و کرمت گوشه نشین و کم است +
 از حلقه بندگیت برون نروم + ناقش حیات و دین کم است + ضمیر که اکثرین عقیدت گزین هیچ
 سعادت بی ازین نبیده که خاک قدم پاک را که تو نیامی دیده اولی الابصار است سهره چشم خود گردان
 بحکم آنکه اگر آفتاب تابان خورشید جان را با کرامت شاد نماید چه دور اگر سلیمان مان مورچه شیرین آید پاک
 یا و فرای چه تصور امید و است که در ماده رفیع نیست این سر را بلاست نواز شانه فیض شامه برین
 بهر خاص که چشم سهره ناک شاد مقصود تواند بود شرف در دویا بد که این مسکین بے تسکین سرفراز
 سایه و شادان فرمان باز بخدمت بار یافتگان حضور را بهیت گرشود لطف و کرم و شادان
 جلوه طاعت و طعنه میان من + سایه بلند پای هدایت و ارشاد الی یوم التلا و محله دستد ام باد

این شعر در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۱ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۲ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۳ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۴ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۵ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۶ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۷ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۸ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۹ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۱۰ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۱۱ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۱۲ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۱۳ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۱۴ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۱۵ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۱۶ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۱۷ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۱۸ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۱۹ ص ۱۱۱
 و در کتاب
 جامع فیضیه
 ج ۲۰ ص ۱۱۱

[illegible][illegible]

مهرست بهار حال آن طراوت گلشن آمل و امانی و نضارت حدیقه جیش و کامرانی گلگونه معارض خوبی
 خال چهره محبوبی سواد دیده و داور سرکه چشم اتحاد مقبول اندر جهان آفرین میان شهاب الدین
 رنگا فروز گل نما آموز بلبل باد بعد اوی مراتب سوز و ساز جانندی که آتش انداز کاشانه ویش و
 آگهی است باظهار حقیقت حال مان بچران می پردازد و دل را از شد اندام حرمان خالی می سازد
 جانان بآن قاست سرور فراق که در چمن عنای شاداب است و بآن نقل گره دار که بعد از یساری زنجیر
 کردن آفتاب است و بآن توش منبرین که بکعبت صید من امان مل ناشیکدبان که کشیده و بآن
 ترکت نیست نخی که در سایه چتر مشکین تکیه بر گل نهاده و بآن شرکان نغمه کیش که ناوک سینه ایست
 و بآن خال شکین که مردمان دیده خورشید است و بآن بان غنچه آئین که راه اندیشه در و گم است و بآن
 لعل شکر خند که پیوسته چون گل صبح تبسم است که تا از بزم وصال ماند حلقه در بر و نشسته هم
 قاتم چون بلال بر پشت از غم خمیده و تنم چون موی زلفت نهر اران بهر اریق و تلب عیده از باران
 ناتوانی سرم چون سر حلقه نیم با قدم بهر از است و دلم چون لب فی با حدیث آه و ناله دساز گوهر شکم
 چون صیت جالت آو نیر گوش ماهی گشته و دود آهیم چون زلف شکینت بر ماه ناله زده باغبان
 قضا نهال وجودم را و حدیقه گیتی که بکعبت صرصر فراق پرورده و چمن طراز روزگار ریاحین عیشم را
 از چتر غم آب واده که غنچه سرشته و دلم از سیم بهاری نمی کشاید و چمن طبعم از گریه بهر آوری بجنده نمیکند
 بدیت در جوش گریه شکم گشت گلگون + شده شرکان سن نواره خون + نوش آن ساعت سعاد
 کرمان محمود که خاک آستان دولت نشان اتو تهای چشم سازد و سینه صحت کشیده را از غم و دلم اجده
 پیروز اند و دل بیوایه قاصد پیام نغمه محبت رو بر و سراید و زبان خلاص بیان حکایت فراق و است
 بیابانی اشتیاق مفصل اداناید شبنوی تو باشی از غم و حسن مدوش + سن از حیرت کز خود را فراموش
 بمشوه شکینی مهر و انهم + کنی که با چشم خود ز بانهم + بگویم قصه خجایی خویش + بخوانم قصه بیانی خویش
 جوانی بشنودم زان لعل سیراب که از بزم وصال بهره مییاب + مکتوب چشم بدوست شکر
 بی پوست صادق الوداد میان محمد مرا که کمائی فرستاده بود و تحریر یافت بیت در سینه

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سعادت آنگس کدایش آرد و او کند ز بنده نعم و محنت آلم از او + پیک تیر کام آن مقبول الانام
گل گلزار معانی بلبل شاخسانه وافی در فرخنده ایام صحبت کیش مستقام کنانی که محبت ده ابرو
مهوشان دلارام بل بلال مثل انگشت نما فی صفا عام بود رسانید خاطر این حلقه بگوش از اگر است
کشاکش خزن ملال سبک دوش گردانید بهیت لبی سیر بندم ز احسان دوست + دل جان
هر دو قربان آوست + قسم باسم پروردگاری که رشته جان در قبضه قدرت آوست اگر این گنجینه
ز او به حرمان و مقابل این عطیة مغربیه تیر قاست ناتوان را کمان ساز و دوست و اگر میدان
و فاد آمد بهی سز قربان نماید بجایست تا قوس فرخ بجزو جگر گم صفت زین چرخ برین بیاید و
رقم رد و قبول ترخته جبین ابل زمین شبت نماید مستقام آرزوی آن افضل الکرام هدف مرا مقرون
مکتوب ششم در جواب تلخیص عبدالعزیز شتبر و غیب علم تحریر یافت بهیت
ادب تاجلیت از لطف آلی + نه بر سر بر و هر جا که خواهی مکتوب بخت استلوب آن نادر
شتبر صلاح پری قصد طالب علمی قصبات که بعد انجام ایام شب برات صورت بند و بدید خاطر
قرین اصناف سرت و شادمانی گردانید اگر چه این کاسد قماش اقیار سفید و سیاه ندارد اما به حال
این شاق سوخته آتش فراق و دوخته ناوک شقیق کم و بیش بر جوت دوستانه که لعقل ناقص خود مقبول
می پندارد و نظر نموده بی تحفانه بر روی قلم می آرد و آن نیست که طالب صنایع که ظاهرش منجرب
بلن است بمقتضای کلام خیر الانام علیه الصلوة و السلام اطلبوا العلم و لو کان بالحصین تا بیخ شدت غربت
بر خود نه پسند و گنج مطلوب بر ندارد و نا غلام و اگر خدمت بر میان جان بند و او من قصه دریا
نیار و آری تا شمشیر از نیام بر نیاید و هر که مردان سحر فرود نماید جان من اگر بموجب بنر خیر استبر
وسیه الطفر زیر دوشی پامال از زانو به خجول سر و کرده شده اند سحر که صورت سحر دار و بر خود و نگریزند
هر آینه تمحیل کسب کمال بالادتی بر بنای جنس خود نه بیند بر آدم حکم آنکه تا آنکس تیر و از قوس طاعت
بر نهد بر هدف مراد سرنهند بهیت بسفر رفتن مبارک با و + بسلاست روی و باز آئی + الله اعلم
آن مجاهد روزگار از خلل دور و دور که فخر حقیقش ابرست بر کنار داشته اعلیکه با وجود خروج ترقی

[illegible]

پیر و سنان و نعل در زمره مقبولان خود گرداناد مکتوب هفتم در شکایت پیر بهر دست عا
 نانه فیض شامه تحریفات رباعی مگر چه پاشکسته بصحرای شسته ایم + اما ز آب دیده بدریا
 نشسته ایم + آغشته عهد بهر که درت بزیر چرخ + مانند زور و درت برینا نشسته ایم + بهر شیر چند
 پیر آن گنج آفاق مجمع الاخلاق منبع الاشفاق میان شیخ اسحاق پوشیده مباد که دوستد از سلاطین
 از آن باز که از بساط اسباط حضور دور افتاده دست بر دیل میل و در شرم پیشه فرزین بند منصور
 صیتم رشکست و او و هزاران هزار اسب جبر و جفا بر جان ناتوان ناخته و ابواب گنج و عنابر دل
 شکستگیا گشاده و پیاده و از سر اسیم ساخته درین صورت اگر عیم غیر عیم توجه عیم کشت زار شتاقان
 نزار و زید و خاطر مخلصان قدیم چون گل شکفته گردانید بهر آئینه بازی محبت مهبان ممیم فایم ماند
 مصرع شایان چه عجب گریزان نگذارا + مانع اسباط زمین و زبان از تاب قناب و زیشان است
 انشیات نامات این دو جهان توسن محبت و آرام رام با و مکتوب هشتم بهاریه که بموجب فوایلش
 غریبی تعلیم کرده بدیت و قنست که گل بزنگنه پرده زرخ باز و زلفان کز فانوس چراغ
 بدرآید + از آنجا که باغبان قضا و قدر چارچین گیتی را بر شتات سحاب کمرست بگلنای متنوعه زیب و
 زینت بخشیده سیراب گردانید آرزو دارد که حرفی چند در وصف شایان چنین گفتگفته جعبیان گلشن
 که غمزدگان اسیر بهجت و نشاط و اندوگین خاطر ان را پیرایه مسرت و اسباط است بر روی قلم آرد
 بر حقیقه پیرایان بهار معانی و نغمه سرایان گلزار نکته دانی پوشیده مباد که درین وقت خوش و سرم
 و لکش که نسیم غیر نسیم طراوت بخش نو باوه ای رنگین است خسرو گل بصد ناز و گل تجلیت چنین
 نشسته سر و بانهر از آن تدویر چون خادمان کمر بست با جان محم کوده بلسان حال این مقلدان او انموده
 بعیت سر و در باغ بیک پای شاد است نگر + بر کلاه گود و گود و دوش پای گره و سوسن بود
 پیر این بانهر از آن زبان شوق و شاد رنگ و بدیت در روشن حسن ناز است بسی خوشنما + غمزه
 بطرز تم عشو به رنگ جفا + لاله خونین پایاله با دروغ دل مقد که حسب حال خود را در تجو بدیت
 کباب است ز خون جگر سیاه + و نم نخست چنین شد مگر چه آله و نگر گس بمجون و در بتاشای لیلی گز

[illegible]

از دو چشمم کشاده این نکته مودون بسان وقت بیرون داده بلیست باز آئی که در سوز و گدازم
بینی + بیداری شبهای درازم بینی پنهان مشکین با وجود سچ و تاب عتاب گل در دعا گزاری
قهر و از به دفع چشمم باز خوب روی تو + سیار با سپند شود و چشمم آفتاب + سمن سمن بدن فی
آواب لوازم جان سپاری بلیست باز آیدم که سجده این خاک بکنم + کرطاعتی قضا شده باشد
او انهم + در چنین صحن نصارت آگین بلبل ترانه ساز بادی آرزو مند در سوز و گداز و از غموشی
گل سراپا ناز با جان مستمند سخن پرواز و قهر و تغافل تو مرا به بناید از لطفت + که این بکر من آن
خاصه از برای من است + گاهی از بهار وصال یار و حسن دامن گل عین چیده و گاهی از بهار و خزان
لواق صبح و آگر بیان دریده ساعتی جام دلش از باوه مسرت و نشاط لبالب می جان انگینش از
عایت دیدوشی بهجت و نشاط را در طلب زمانی چون گل شکفتنی بهم آغوش و ترسم گویان و محظوظ
غنی با تنگدلی در جوس و عاشوق جو یان آری بلیست دو گونه بزم و عذرا البست جان مجنون را
بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی + بس کن بس کن که درستان آتش ریز عشق تیر تحریر در یارید و این
شعله خیزد تفریر را نشاید قهر و غم بشکن سیاهی ریزد کاغذ و زودم در کش چشمن این قصه عشق است
در دفتر می گنجد + مکتوب هم خبر دست گرامی خلاصه خاندان مصطفی افغانده و دوستان ارض شام
و نجابت و نگاه میر خیر الله بگرامی تحریر یافت به ضمیر خورشید نظیر آن نیت افزای محفل سخن و فن ششای
نوکسنگ نگاه آموخ چشمم پیش چرخ افروز بزم آفرینش نمک خوان بلیست مردک دیده قابلیست
سبوع تو این مروت مختصر آیین مروت مجمع الاخلاق منبع الاشفاق خیر برج نقابست گوهر و نظیر
در نجابت و منع و لایح یاد که وصول شمرده بهجت افزای اینکه بعد انجام ماه صیام که وعده بعبادت
کلیه اعران حمیدستان صورت و منی را بقدم مسرت از دم رشک گلستان سازند سلسله جنبان
بزم نشاط و شیرازه بند مجموعه بسیار گردید رباعی ای آیدت باعث آبادی ما + نوگر نو بود
شادی ما + مارا چه بود که تا شارت سازیم + قمر بان سرتو با آرازی ما + اگر چه در عالم سمنی یده سوسا
با صبره نظر بر روی شاه قصه می کشاید دل خنده یده بی منت معالقه محببانی شایده روحانی نیاید لیکن

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بحکم آنکه هر دو عدد وصل چون شود نزدیک + آتش شوق تیزتر گردد + دوسته از سرایان تبار از غفلت
اضطراب در شاهره انتظار مصرعه چون گوش روزه دار باشد اکبر است + بسبب حقیقی زودتر ^{لطیف}
آنیز که حجاب نامه پیام از میان بنیر دلیت بی تو جان قطره است برب شوق + ورتودیردی
چکیده اینک ^ع قلم انبیا رسید و شکست + مکتوب و تم در جواب صدقت پناه فضیلت ^{شکوه}
میان عبد الشکور پوشش ^ع او توطن بلده فاعره و بنو شکر جفاکاری فلک جفاکش دل آزاری دور
جوراندیش تحریر یافت در در فیه شوق آمو که بعد مضامین مدت کثیر محبوب شیخ مسعود نگارش
یافته بود اگر چه در باد می انتظار دل خلاص منزل را مسرور و مبتهج ساخت ^ع ابی بطل الله حقیقت حال
آستان که با وجود چندین نگار پهنوز روز اول است در گرداب اضطراب انداخت ای عزیز سرایان تبار
از گردش گردون دون پست و ناهنجار که دانا بکمر وحیده اش گرفتار نادانان ایاز نگار است
نمی توان حرف زدن که درین روز باز ارنادانی پست فطران که نهاده که از غایت کم فهمی غرق میانی
من ^ع الی السید اندر غم کسب کمال سرفعلک میکنند و بلند حوصلگان و الا نرا که از غایت دوری
سر نوشت انجام را اندام صیغ فارغ می نمایند جام ^ع از لاله آینه در می چند بیت اسب تازی
مجر و ج نیز پالان + طوق زرین همه در گردن خرمی نیم + معالجه کجاست که مده زمانه را از اخطا
خاسده و اوصاف ذمیمه پاک و صاف نموده بصلاح آرد و نوش و اروی که که در از آنکه هر ارض ناری
و ناقد وانی سپهر پیر اعجاز عیسوی بکار برده و بهر حال تقصای دانش و کمال است که تا نادی ایام ننگ
همه وقت بکشته پیشانی و حش و کامرانی باید بود و گل و خار عشرت و عسرت را کشته باغبان حقیقی
اگشته لب بچون چو اربا ناید شود بهیت نزد و صاف ترا حکم نیست دم در کش + که هر چه ساقی بایست
عین الطافست + الله تعالی بمراتب عالی رساند و یاد و نسیان را راح الوداد از منیر خلت تصویب
یگانه کارخانه تقدیر فراموش نکرد انا و مکتوب یا زو هم بخت مضامین پناه تو فصل و تنگاه
سیان شیخ امان الله مستطیر رسیدن ابیات تازه مضمون و نغارش دوست صد اقامت شجون تحریر یافت
نتایج طبع صافی و دهن دانی آن صورت و ان بنی و سنی شناس صورت که دانشوران نکته پیر در را

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲

مکمل است کامل و نکته پروران دانشور را عیار نیست قابل محبت افزای دلهای خرسین و
مست پیرای جاننامی اندوگین باد بعد از از لوازم شوق که گوازش و نگارش نمی پذیرد
و معترض بیان جانمیکند مشهور و ضعیف خلعت پذیر میگردد اندک رباعی طبع آن مجمع مروت و دور
منیع قنوت و اتحاد که هر چهار طریش چون اربع عناصر حکم ساوات و اشتد بل از رنگه لطافت
مبانی و ذرات معانی هر مصرعه از آن صریح چهارم بود و هنگامیکه از نظم و شریعت مانده نقطه تنها
بر کنار بوده فرو میگردد از این غزل خوان بیست سخن جدائی و تنهایی را سپیدش شادمانی تازه
و تمام غموش کامرانی بی اندازه گردانند بیست و دوستان را به عذاس
دل و رحمت جان فرستد و رجا که هم برین آئین ضیافت طبع مخزون باشد شاعر تازه مضمون
از قلم مرثیه آن مقبول بارگاه چون سرزند لازم شناسند سخن پناه چون دوست محبت گزین این
بمحبت معامله چند قطعه زمین که در سر کار فیض آثار صدر رفیع اقدردار و بگرمی خدمت میرسد
یقین است که در انجام آن یگانه روزگار این دوستدار سراپا انگار را برین بنسبت بشمار خواهند
بیست بود تا خاطر از فکر سخن شاد و در تو مان این سخن باد و مکتوب و واز و هم نمیدست
نقابت و اقبال پناه نجابت و جلال و نگاه سید مظهر این برگزیده انوپ نگار شکر سده عای و انگشت
عکس حصول زمین پر و نبات تحریر یافت بیست شکر فیض تو چمن چو آن کند اسرار بهار که اگر خاک
و گل همه پرورده است و منته دولت و اقبال و شاد و حشمت و اجلال و وجود و جود آن
مشفق قدردان عظیم الامتنان میر صاحب جوهر و ائمه عمره و قدره زینت پذیر باو خیر این
عبودیت کشیش خلیفه طالب علم اعدا و آداب تسلیمات بندگی سالت خود را فرایا و ضمیر صفائی پذیر
سعادت اندوزان حضور و غور السروید و اگر چنانچه ندوی باطلاع خوبیهائی اتی و صفاتی آن ملاف
مهربان غما به آن روی ادراک ملازمت سراپا محبت و سرور و لیکن بموجب آنکه گل امر مرصوف
با و قاتر حصول آن دولت نصیب و حصول را موثوق بر وقت و شسته به عای و حسب تعرض می یازد
که چون پیش ازین نعمت و امانت پناه هیچ مردمان از رنگه رعدم وجه کفایت متعلقان این کمترین

[illegible]

سند هوای سی بگه زمین و سواد موضع رسول آباد برضا مندی مالکان موضع منور مهر خاص
 خود باین قلیل البضاعت عنایت نموده محصول یک فصل در ایام سبالی ایشان بوسندگان
 این پرنیان رسیده بود و بعد از آنکه این پسران از غایت شوق کسب علم با تمام کمال مهربانی
 علان حال در تقابل که البته متفق حال یکسان شگفته پال خا هستند و وقتضا در یاد آوری آب از لب
 تشنگان بنخواستند گرفت شد اندر سفر که صورت سفر در اختیار نموده پسران آنها پر گه مرقوم
 بقدر و تمهینت لزوم میر صاحب رشک چمن گردید از آن باز با وجود مضی عام آن خیر الکاظم از
 محصول زمین مسطور بان جماعت نان طلب جان بلب یکده نرسید بدیت هر چه هست از
 قناعت ناسازی اندام است + و در تشریف تو بر بالاسی کس کوتاه نیست + فیض پریان یکسان
 سلامت اگر چه از خبر شدت اثر محنت شاقه و فقر و فاقه متعلقان و زم چون شب پهران جاگذاشت
 و شرم مانند روز قیامت در او لکن انگه را نیکه باریا تشنگان حضور و بقضای و نور مهربانی غله محصول
 اضحیه را بجای محفوظ امانت نگاه داشته اندر طب اللسان عذاب البیان میباشد آری بدیت
 چه نعم دیوار است را که باشد چو تو پشیمبان + چه پاک از منج بجز آنکه دار و لوح کشیمبان + و در
 امید آن دار که غله مرقوم محفوظه حواله مالکان موضع مذکور شود و آئینده رانیز مرقوم تو جهات کثیرا
 و مهربانیه آن مشفق مهربان است بدیت زمین و آسمان تا برقرار است + بدینا نام نیکو یادگار است
 آفتاب دولت و اقبال الیزال باد بحکمته النون الصاد مکتوب سیر و هم در جواب دوست
 خلاص پر و سبحان برابر بیان ابوالظفر تحریر یافت بدیت نیم یک محله از یاد تو خاموش +
 و خاموشی شده از دل فراموش + مجبور صوری و موصول معنوی که بقدا و محاسن اخلاق آن
 مجموعه اشامل محمود انحصار طلب اللسان عذاب البیان میباشد اگر شمه از جوش و خروش باطن
 محبت موطن بعضی بیان آن در هر آئینه روی خامه تیرگی پذیرد و شعله آتش بنامه در گیر بدیت
 و شرح شوق آتش در پر فیح الامین افند + اگر غنایه پسر تو بر بندم ببال او + لند اجام دل تو در
 منزل را که از یاد شوق و آرزوی ملاقات محبت سمات و معاللات خرس آیت آن نونهال چمن

در این محله از یاد تو خاموشی شده از دل فراموش + مجبور صوری و موصول معنوی که بقدا و محاسن اخلاق آن مجموعه اشامل محمود انحصار طلب اللسان عذاب البیان میباشد اگر شمه از جوش و خروش باطن محبت موطن بعضی بیان آن در هر آئینه روی خامه تیرگی پذیرد و شعله آتش بنامه در گیر بدیت و شرح شوق آتش در پر فیح الامین افند + اگر غنایه پسر تو بر بندم ببال او + لند اجام دل تو در منزل را که از یاد شوق و آرزوی ملاقات محبت سمات و معاللات خرس آیت آن نونهال چمن

اقبال لال مال بود از نیرش و تراوش باز داشته بطلب پرداخت که مطالعه مضمون خلت
 مشحون رقیه الوداد خاطر مضطرب را که بوصول شرده خبر خیریت ایشان سرایه مروت و قوت
 روز و شب آگهی طلب بود هجدهست عشرت تازه و مسرت بی اندازه ساخت عریض وقت تو
 که وقت مانعش کردی + یقین است که آن برادر بجان برابر از آنجا که بنظر سخن لغزیر سینه از
 شغل سبق عربی و انشا که هر دو رفیق موافق اند خود را معطل نخواهند داشت و تحصیل درستی خط که
 بر خط موشان زهره چین خط نسخ میکشد و رشق بنار و زری خواهند گذاشت بدیت کسب کمال کن
 که غریز جان شوی + کس بے کمال هیچ نیز و غریز من + اگر چه بآن غریز سر پاتیز درین ماده
 زون حکمت به لقمان آموختن است لیکن مقصدنای دلسوزی که شره اتحاد معنوی است نمیکارد
 و کسان کسان برین می آرد مصرع می تراود و حکیم آنچه در آوند دل است + حکم آنکه اول نامه انشا
 محبت و اتحاد باد و ستاد اران آرد الوداد است تو آید و توالی بدست آیندگان این حوالی به تحریر
 مکاتیب محبت استایل بدست افزای خاطر مشتاقان خواهند بود چمن عیش و عشرت به نسیم
 عنایات ربانیت شگفته و ربان باد مکتوب چهار و دهم در جواب فضائل تربیت نوازل منزلت
 خلاصه خاندان مصطفوی نقاد و دو مان مرتضوی باعث آراش خاطر خیره سید عبد الله
 مشتمل استغفار عدم اظهار اوزم خلاص و توقفت تحریر مکاتیب اختصاص ترقیم یافت بدیت شرده
 ایدل که در باد صبا باز آمد + بدین خوش خبر از شهر شب باز آمد + رنگین نامه که از حسرت آب رنگش غنچه گل
 بنزد و چید از فیض آنچه مشکبارش بلبلان چمن گیرنگی را دماغ شوق عطر آموذ گردید و شگفته
 رانی در و د نموده طراوت افزای بوستان خاطر و دستان گشت آنچه در باب عدم تسلیم بر اسلا
 م مرقوم قلم لطف رقم بود معلوم نمود مخلص قوازه آنجا که تحریر تمهیدات رسمی و مطارحات عرفیه
 از بارگاه محبت معنوی بمراحل ورافاده خاطر صدقت تاثیر بر مصلحت روحانی که انفعالی است
 منع آن نسکد و انکار کرده باین میانه و بآن نمی پرد از بدیت رسول و قاصد و پیغام نامه محبت
 نیست + که در میان من و تو همین من و تو بسیم + اگر چه درین ایام شدت انجام از رعایت بی بر

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹

غنیچه دار و لنگ و از نهایت بی‌نوائی با نجات محال و در جنگ بوده سرخس سرانی و خامه زنی
نزد است اما بخت عدم حمل بسیار مرئی چند از سلسله گلی خاطر پنج خرسند بقلم داده امید که خادم
ویرینه را تقویم پایشه خیال نگردد همسرین بنوال با صد رعایت اما بخت است تسکین بخش
خاطر مسکین خواهند بود ایام شادمانی بکام باد مکتوب پانزدهم در جواب مکتوب بخت سلوک
میان محمد یعقوب مشتمل است عای توجیه آن محبوب القلوب در باب حصول مطلب مرغوب تحریر است
سما لعله رقیمة الاخلاص این مخلص سراپا اختصاص از بند نعم و الم خلاص او و سرایه بخت
و شادمانی را بنیاد نهاد و توجیهات که میان غائبانه بحال این شکسته بال منبذول دشتن و معدن محبت
و اتحاد شیخ آرد و در محبت حصول سند نور بگماشتن یا در عطوفت کمال آن مرجع الآمال میداند
خبر آنکه الله خیر است الهی در جهان باشی باقبال و جوان بخت و جوان دولت جوان سال
آری غیر از ذات فیض رسان در آن شهر ناپرسان کیست که این قدر تقدیر کمال یکسان فرماید و در
انجام مقام خود و آن می مریدان نماید حکم آنکه در خانه اگر کسیست حرفه لبست قبیاح نیست
که حرفی از آنها مطلب بنگار بر نگار و مصرع آغاز کرده برانش با آنها حسب التقریر تصدیق
پیر و تکیه حضرت میر حرمه الله علیه بر کاغذ رنگین بخط نگین نویسانیده مصحوب علامه اتحاد قبول
سید عبد الرسول مرسل نموده بانجام خدمتی دیگر که لائق دوستدار باشد متوقع الاشارات است
مترصد که همسرین مطبومه و پیام شاد کام دارند بخت خاطر روز افزون باد مکتوب شانزدهم
بخدمت دوستی که گاه گاهی مرتکب تنبیها میبود و باغواهی ارباب ضلالت راه بطالت می پوید
مشتمل بر ابراز مقدمات فصاحت و در ضمن ضوابط علم صحت مرقوم یافت بخت دل من
لفظ و یاد تو معنیست + معنی از لفظ کی جد باشد + آیز و متعال ذات عدیم المثال آن مصدر
مکارم اطلاق بگانه آفاق را از آنچه بناید مفروق و بهر چه شاید مقرون و اراد و این ناقص کس نظر
که از غایت اتحاد حاضر و غایب خود را جدا نمی پندارد و در اظهار مراتب صیغه شوق که بنیران نشر
صیر فیان لغو و بخت معنوی وزن نفس کاسد دارد و مبالغه نموده جوش و خروش خاطر را

۱۰۰ شمس
 ۱۰۱ شمس
 ۱۰۲ شمس
 ۱۰۳ شمس
 ۱۰۴ شمس
 ۱۰۵ شمس
 ۱۰۶ شمس
 ۱۰۷ شمس
 ۱۰۸ شمس
 ۱۰۹ شمس
 ۱۱۰ شمس
 ۱۱۱ شمس
 ۱۱۲ شمس
 ۱۱۳ شمس
 ۱۱۴ شمس
 ۱۱۵ شمس
 ۱۱۶ شمس
 ۱۱۷ شمس
 ۱۱۸ شمس
 ۱۱۹ شمس
 ۱۲۰ شمس

تعلیم می آرد و شایسته نیست عالی حضرت آنست که بقتضای آیه کریمه اَطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ
دل خود را از خیالات و سیه نهی منکر که دلیل ضلالت است اجتناب سازد و مردانه و مجردانه
تلاش را با بغیاء و باطن توان ساختن بفرماید تا کید با او ای لوازم امر معروف و پروا از و از سر
کسب نفسی که فتح باب مقصود است همه حرکات و سکنات را از فاعل حقیقی دانست بموجب بیست
و لا وزیر بیست کند اگر چه نبود اختیار حافظ + تو در طریق ادب کوش گو گناه نیست + نیک +
بند ادب را بخود ضم گردانند تا از طعن مجبول و ضعیف متعلّقین که بزعم منور خود و ترجیحی و تفضیلی
بخود میجویند و از رعایت خفت عقلی نا بینایان براه خطا میپویند صیغ و سالم ماند اگر چه بحال
تلافی افعال منصرفه زمان ماضی که بیشتر در تنگنا بود و از ای بود و لعب صرف شده لیکن بوجوب
الانسان خالص فیما بین محال میباشد لیکن اگر طالب صادق مساعادت توفیق ازلی خود را بگرد
و الا شکوه حق خود را آن که از تعلق و نیای سرایار و برکنار بوده بخاطر جمع مشغول ذکر و اخذ
میباشد ملحق گرداند حکم آنکه اصعبه موثره با نبات صفات روحانی نفی خطرات جهانی نموده
زمان استقبال را در ضلال نگذارند درین صورت شاید که درسی او بدست غیبی کشاید محبت
مردت و تنگنا انیمه مقدمات و لا وزیر اگر فی تحقیقت تا زیاده افعال آن سرمایه آمانی و امان
از خلایق قیاس پیدا نرند بل نیازند امید که تا شام فراق بصبح وصال ابدال یابد فراموشی را که
در باب محبت جانز نیست از دوستان و حجب الاخلاص حذف سازند و دولت بخت و محبت
دولت روز بروز مضاعف باد مکتوب هر قدر هم بخت فضاائل بنایه فوایل دستگاه
مقبول حضرت کریم میان محمد نعیم بنکامیکه در قصه بیرون تشریف داشته بودند ترقیم یافت
بیت بر هر زین که بگذری ای آنکه نو بهار حسن + روید بجای سبزه بر است هزار چشم مخلص
سمیسی هیچ عبارتی شایسته که در شرح خوبهای ذاتی و صفاتی آن قدوس و سخن پیران آنی طراز زبده می طراز
سخن پرواز بخار بر در کارخانه دانش و آگهی ننماید آنکه حکم این مصرعه و لا وزیر مصرع
خاموشی از شناسی تو حد شناس نیست + عنان شد بر قلم را بمیدان شاکلی شایسته طلب میباشد

[illegible]

از آن باز که آن جوش بیار فروش خرام یای جمعیت خاطر بے آرام آرزو مستند آن محبت گزین و
و ظلمات حیران اسکندر و ارسطو و شش حرمان گذارشته مردم آن و آلی را خضر مثال
سیر و هند صورت و معنی نموده اند بیت زر سرگذشت بیت آب چشم و یکی از سرگذشت مثنوی است
این نیازمند دیدن که همچو دریانمایان سرایت فروش زبان شتاقان دل فراموش نیست ازین
کس هر چه آن خسرو کند شیرین بود و همه جا و همه حال خیال آمل آن سرای فضل و کمال و اسطیغ
نظر دارد و در عالم معنی خود را از بهره اندوزان انجمن حضور می شمارد بیت گرددم از تو
نقش تو ام در نظریست + دل پیش تست دولت من اینقدر بس است + حقا که از غایت انتظار
بیت بختجوی خبر جانم از وی هیچ گوشت + زمان زمان بس راه کاروان آید + در صورتیکه حال
چنین باشد اسید واران شتاق را بر قیوم خبر فرخنده اثر انگیزد که ام روز بخت افزون بقدر دم سرزند
کلبه از آن منتظران سراپا چشم رنگ گلستان شود و یاد دهن درون سرجم جواحت فرستادن است
باز آن که در روز و گدازم مینی + بیداری شبهای درازم مینی همیشه هنگامه روز باز محبت
آن عزیز صرغانی گرم با کتب پیرو چشم و جواب عنایت نامه فیض شامه صدر مکارم خلا
مؤثر در احم اشفاق اقبال و جللال بنایه شک و بسالت و شگاه می رسید که م الله زاد عمره و
قدرة و تحریر بابت ریاچی از طرف چمن نسیم اقبال نذرید و نور گلین امید گل مطف و مید و مینی که
ز حسن طالع و بخت معید و پر دانه اتفاقات عام نور سید گلشن دولت و اقبال چون شست و جللا
ذات مجمع الکبریات تبع کسنا شت خلاصه خاندان مصطفوی نقاشده و دومان مرقضوی رونق افروز
مسند نقابت زینت بخشای و ساد نه نجابت شفق قدره ان مکرم سراپا احسان سیر صاحب
سکه الله تعالی بر شحات شتاب لطف از و تعالی و و جللال طراوت گیر و نصارت پذیر و با و خیر طلب
سراپا ادب خلیفه طالب علم بعد ادای آداب تبلیغات عبودیت سالت بعضی ملتان تهران و الخ
که ما من استان است سیر اند که شرف مطالعه سرفراز نامه محبت شامه که صد شمع مقصود و پروانه اش نور
سر عزت این زاویه گزین حشرت را از خاک با فداک بر دشت ع زین سعادت آنکس که یار شش آرومان

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

بکمال آنکه سرشمان خفته ازل که جام دل ایشان از باد غنایت لم یزل ببرزیت جریه فیض
از کام لب تشنگان زلال آمال درین نیاوردند مرقوم قلم عطوفت درم گشته بود که در اینجا طبق
سبق هر دو موجود دست بی تکلفانه خاکه خود دانسته جمعیت خاطر روانه این طرف شود استغفار
از آنجا که این خیرخواه دست اوید خود را از این فیض باسن دولت آن رسیدگاه تکیه بنیاد گزین
نمیداشت عزم با بجزم داشت که پیش از در و ممتاز نامه نو او خوش آمد و سعادت اند و زین
اکسیر خاصیت بود و تربیت پذیر و تحصیل علوم سرانجام استعداده خود را تمام میگردید و لیکن ازین
که بیت بلبل نواذب پانه نند وصف گلزار تا گل بطلبکاری او لب نه کشاید و حصول
این دولت علمی در پرده توقفت افتاده بود و درین لاکه غنایت نداشت طلب غیر طلب شرف
صدد دریافت کثرت آب که حجاب راه بود و نگذاشت که پیشانی خود را بسجود آستان فیض نشان
فروغی دهد و انشاء الله بعد از مضای ایام برسات بسک بار یافتگان حضور موقوف انداخته
خواهد یافت بیت نواجم که همیشه در سوای توزیم و خاک می شوم و وزیر یابی توزیم و خوش
دولت و اقبال از مطلع غنایت لایزال درخشان باد بالنون و اعداد مکتوبه توزیم
مشتمل بر طلب سرایه مرث و اتحاد بر این محبت و و داد انعام که این باعث آتش خمار
خزین میان بدرالدین درنگا سیکه این فقیر مقتضای تماشای باران گریز بر جامع یاران کشان
در باغ و لیل چیت نظیر بگیم صابانه شسته بود و تحریر یافت بیت سر و دیوانه شدت از
هوس بالایش میرود آب که درین خیر نند بر پایش چاره ساز او اندازد و رفیق خوش و موم
که از یکایک سرودنی در خوش و از جانب دیگر و دنی در پیش زنگس با تنفی قد و هم حجت
آن نخلبند معنی چشم کشاده و شمشاد بیت استقبال آن سرایه انانی در آبال شاد و کبابی استاده
سوزن بعد از این نغمه شادمانی میوز و دهن سین بدن خود را زنگ بزرگ می سازد و لایزال
برکت نموده و بلبل بیدل ندای جزاکم الله خیر دارد داده آری بی محبت یار گل بنزله روبرو
سعدیت و دلدار لبتا به خیر است بیت متجان قطره است بر لب شوق و در تو در آید

[illegible]

تحریر یافت بعیت چو گل نخته در کید لب بل نشاء اگر ز گلش لطفت دوز و نسیم قبول به ذات
 سامی صفات آن خلاصه دو دمان آفرینش نقاد و خاندان بنفش غلبه بوستان معانی طراوت بخش
 گلستان سنجیدنی فاخته کتاب خلاص خاتمه باب مختصا سلیه انجام مهمام خاص و عام یاد
 این بادیه پیای فراق بعد تقدیم مراتب اشتیاق که دست قلم بداسن بیان آن غیر سرز نور
 ضمیر صافی پذیر میگردد اندک چون شرافت پناه شیخ فیض الله متوطن برگشته سکندریا با غریب نامراد
 بهجت و حصول حسب الحکم این مقدمه که آید اودخان افغان ساکن برگشته مرقوم بحیات قاضی آنجا
 بحال مشا را الهیه و حسب حساب زور و قدری بنیاید بدربار جهان مدار کسیده امید که بد آنچه
 مومی الهیه فائز آرزوی خود گردد و تو جهات کرمیانه بند دل خواهند داشت و خاص سر را بهجت را
 دیر بایست بشمار خواهند گذاشت شادمانی و کامرانی در تضاع با و یکتوبست و چه چاره
 بهجت محبت و اخلاص اطوار و دود و خفاص آثار گل گلشن گیاهکی نونال چمن بگریگی
 محاک امتحان طبیعت وکی غریب میان محمد النبی تحریر یافت بعیت دوز از تو سر سیمه جواز
 دو و چراغ و بے نرم تو خون میچکد از چشم ایانم آتش شوق و آرزوی هوا ملت آن
 اختر مزین سرج مروت گوهر بے نظیر و ج قوت معدن دانش و بنفش گیاه کما و خاشاک
 آفرینش انطفاغی پذیر دبل لحظه بلخه ترقی میگیرد آرزو مجنون و شان را که در بادیه
 محبت سرگردان اند غیر از جمال لیلی قسلی نیست و فراموشان را که در کوستان محبت
 بستگ خلاص اندر سحر وصال شیرین شکین نه در صورت مجبور صوری و موصول
 مصنوعی ابر از حرف شوق را که از دلهما بدلسا پر تو اندازد از جانها بجا نماند از دست
 از این رسم پردازان عبارت طراز عبارت طرازان رسم پردازد انشته پرده کشا
 چهره مطالب میگردد که در زمان محمود و اولان مسعود و فاطمه طوطی آرزو نام غم آرزو سینه کی
 زود در روی دل اتحاد منزل و بجهت انبساط کثود حقا که اگر آن رقیبه کرمیه احزر جان توان
 خوانم دوست و اگر آن نامه فیض شما که اگر هر چه است روح و انیم بحیات بعیت من که باشم

نقاد و نسیم قبول به ذات
 خلاصه دو دمان آفرینش
 گلستان سنجیدنی فاخته کتاب
 این بادیه پیای فراق بعد تقدیم
 مراتب اشتیاق که دست قلم بداسن
 بیان آن غیر سرز نور
 ضمیر صافی پذیر میگردد اندک
 چون شرافت پناه شیخ فیض الله
 متوطن برگشته سکندریا با غریب
 نامراد بهجت و حصول حسب الحکم
 این مقدمه که آید اودخان افغان
 ساکن برگشته مرقوم بحیات قاضی
 آنجا بحال مشا را الهیه و حسب
 حساب زور و قدری بنیاید بدربار
 جهان مدار کسیده امید که بد
 آنچه مومی الهیه فائز آرزوی خود
 گردد و تو جهات کرمیانه بند دل
 خواهند داشت و خاص سر را بهجت
 را دیر بایست بشمار خواهند
 گذاشت شادمانی و کامرانی در
 تضاع با و یکتوبست و چه چاره
 بهجت محبت و اخلاص اطوار و دود
 و خفاص آثار گل گلشن گیاهکی
 نونال چمن بگریگی محاک امتحان
 طبیعت وکی غریب میان محمد
 النبی تحریر یافت بعیت دوز از تو
 سر سیمه جواز دو و چراغ و بے
 نرم تو خون میچکد از چشم
 ایانم آتش شوق و آرزوی هوا
 ملت آن اختر مزین سرج مروت
 گوهر بے نظیر و ج قوت معدن
 دانش و بنفش گیاه کما و خاشاک
 آفرینش انطفاغی پذیر دبل
 لحظه بلخه ترقی میگیرد آرزو
 مجنون و شان را که در بادیه
 محبت سرگردان اند غیر از جمال
 لیلی قسلی نیست و فراموشان
 را که در کوستان محبت بستگ
 خلاص اندر سحر وصال شیرین
 شکین نه در صورت مجبور صوری
 و موصول مصنوعی ابر از حرف
 شوق را که از دلهما بدلسا پر
 تو اندازد از جانها بجا نماند
 از دست از این رسم پردازان
 عبارت طراز عبارت طرازان
 رسم پردازد انشته پرده کشا
 چهره مطالب میگردد که در زمان
 محمود و اولان مسعود و فاطمه
 طوطی آرزو نام غم آرزو سینه
 کی زود در روی دل اتحاد منزل
 و بجهت انبساط کثود حقا که
 اگر آن رقیبه کرمیه احزر جان
 توان خوانم دوست و اگر آن
 نامه فیض شما که اگر هر چه
 است روح و انیم بحیات بعیت
 من که باشم

که بران خاطر عاقل گزرم به لطیفها میکنی ای عزیز صد گونه کرم + رحا که تا رخ حجاب دوری نمی رود
 دوستان اخلاص پست را از لوح خاطر صافی محو نمایی خواهی نمود و اندک علم انی که به دست
 هست پیچم بخدمت مطلع انوار ایلست مخزن اسرار قاطبیت مجمع اخلاق زبدة العصر که نه آفتاب
 برگزیده درگاه صد میان شیخ محمد تحریر یافت بدیست ندانم آن گل خندان چه نگه کند و دارد
 که مرغ هر چه گفتگو او دارد + اگر چه صیت کمالات کبشی و پبی و آواز و خویشا ذاتی و صفاتی
 آن نمک خوان را باب فوخل و محکم امتحان اصحاب فضاثل شود و مراحم اشتیاقی صدر مکالم
 اخلاق رونق افزای بزم سخن حقه کشای مشکلات هرن این کمترین سرای اشتیاق را نهان
 آرزو مند ملازمت کثیر الموبت ساخته لیکن حصول این دولت فیض و حصول را موقوف به وقت
 داشته بدو کلمه نیاز آفرین که تحفه تمیستان به نایب این نباشد خود را فریاد ضعیف طلب پذیر
 می آر که ذات قدسی صفات آنحضرت دران طلعات چشمه حیات است و این عقیدت اندیشه از
 منبع زلال فیض الامال اسکندر رشال به روش حرمان دین صورت امید آن دارد که تا این
 عبودیت منش بر بنوی خضر طالع و حصول دولت گرامی خدمت کسب سعادت نماید و شایسته است
 محبت آیات سر فراز میفرموده باشند که سر فرزان از سر که همان همان آینه بود بدیست گریبانم خجسته
 باک نیست + خاشاک بین که بر دل دریا گذر کند بهنگامه افادت و افاضت گرم باد با بنیان و
 مکتوب است و ششم بخدمت گرامی آب گوهر بنشین تا با جوهر آفرینش گمانه کارخانه تقییر
 سیدی سندی میر سید میر در سفارش دوستی تحریر یافت رباعی هر چند جدا بصورت آمد
 کل من به پیوسته بمعنی است در منزل من + دل گشت زیاده من فراموش می + یاد تو فراموش
 گشت از دل من مخلص می خلیفه طالب علم بعد تجدید مرسم صداقت و اخلاص و ششم
 سانی خلعت و اختصاص شود و ضمیر غور شیر اقباش دقیقه شناس آن امید گاه اتحاد و گشایش
 در پیش و تکیه پناه در ایشان اتحاد و گشایش میگردد اندک حامل غرضیه نیاز دستار سر بلندی و دستار
 اچندی است درینولا از غایت افلاکس بنزدان اضطراب است و در خوانش بجای زبان ترص

دوستان اخلاص پست را از لوح خاطر صافی محو نمایی خواهی نمود و اندک علم انی که به دست
 هست پیچم بخدمت مطلع انوار ایلست مخزن اسرار قاطبیت مجمع اخلاق زبدة العصر که نه آفتاب
 برگزیده درگاه صد میان شیخ محمد تحریر یافت بدیست ندانم آن گل خندان چه نگه کند و دارد
 که مرغ هر چه گفتگو او دارد + اگر چه صیت کمالات کبشی و پبی و آواز و خویشا ذاتی و صفاتی
 آن نمک خوان را باب فوخل و محکم امتحان اصحاب فضاثل شود و مراحم اشتیاقی صدر مکالم
 اخلاق رونق افزای بزم سخن حقه کشای مشکلات هرن این کمترین سرای اشتیاق را نهان
 آرزو مند ملازمت کثیر الموبت ساخته لیکن حصول این دولت فیض و حصول را موقوف به وقت
 داشته بدو کلمه نیاز آفرین که تحفه تمیستان به نایب این نباشد خود را فریاد ضعیف طلب پذیر
 می آر که ذات قدسی صفات آنحضرت دران طلعات چشمه حیات است و این عقیدت اندیشه از
 منبع زلال فیض الامال اسکندر رشال به روش حرمان دین صورت امید آن دارد که تا این
 عبودیت منش بر بنوی خضر طالع و حصول دولت گرامی خدمت کسب سعادت نماید و شایسته است
 محبت آیات سر فراز میفرموده باشند که سر فرزان از سر که همان همان آینه بود بدیست گریبانم خجسته
 باک نیست + خاشاک بین که بر دل دریا گذر کند بهنگامه افادت و افاضت گرم باد با بنیان و
 مکتوب است و ششم بخدمت گرامی آب گوهر بنشین تا با جوهر آفرینش گمانه کارخانه تقییر
 سیدی سندی میر سید میر در سفارش دوستی تحریر یافت رباعی هر چند جدا بصورت آمد
 کل من به پیوسته بمعنی است در منزل من + دل گشت زیاده من فراموش می + یاد تو فراموش
 گشت از دل من مخلص می خلیفه طالب علم بعد تجدید مرسم صداقت و اخلاص و ششم
 سانی خلعت و اختصاص شود و ضمیر غور شیر اقباش دقیقه شناس آن امید گاه اتحاد و گشایش
 در پیش و تکیه پناه در ایشان اتحاد و گشایش میگردد اندک حامل غرضیه نیاز دستار سر بلندی و دستار
 اچندی است درینولا از غایت افلاکس بنزدان اضطراب است و در خوانش بجای زبان ترص

بجای

اقتباس لهذا مقتضای مهربانی آن طره عمامه کام خشی و کاهرانی کمر بندگی بر میان جان بسته
 تا زخم گرای خدمت گشته درین صورت آرزو دارد که اگر مشارالیه توجهاًت کرمایه ایشان گل غنمت
 از بخش امید بر چید و نقد مراد در دستین خرج دیند و بمهر احم بر میانه آن ماسخ خیر اندیشان سر میاید
 به سعادت فرا انداخته گیران پریشانی را تا دامن چاک نه درو شمع کامیابی را بر افروخته نهال ناکامی
 این تیغ بر کند هر آینه یا منبت بشمار بر دنده دست در اخلاص شارب خواهد بود تا چاک زریب امان
 و زه زریب گریان است امید که دست دولت در دامن نجات از چنند آن نجات بلند باد فصل دوم
 در رفعات از قصه اول به بایه نجات و سرور میان عبد الشکور که تن بادا سے حقوق اوستاد
 نمیداد و با خواست ناقصان کینه کشیدن بآن بمقدمات الاطائل میکشاد مثل بر ترغیب تندرب
 اخلاق و ترک صحبت اهل نفاق تحریر یافت ع تا توانی سرتاب از صحبت روشندان سعادت یار
 و کامگار سلامت از صحبت دانا دلان یعنی سنج محروم بودن راه بطاقت و ضلالت میبویست
 آدمی را که فی الجملة امتیاز دارد باید که بقدر استعداد و پیوسته صحبت به از خودی جوید و حریفی که
 غیر مستحسن باشد نگوید الحان از عزیز پر تنیز که بکینه نکشید میرسد شایسته آنست که خود را از امثالین
 قسم اقوال و افعال باز داشته تحصیل کسب کمال کوشد و حروف دوستان را که بمقتضای
 دستور حق بقلیم آورده درست پذیرفته برنجوشد بر آدم حکم آنکه سخن درشت بمنزله درست هر که

دریافت دریافت مصرعه	بر رسولان بلاغ باشد پس	رقعه دوم که بنظم و نشر توان خواند
به دو سکتے تحریر یافت سه	بر ضمیمہ شیر منطیس	آن خردمند صاحب تدبیر
محل لطف و مخزن اشفاق	منبع الجود مجمع الاخلاق	بہت افزای خاطر غمگین
عیش و سرور اے سینہ بے کین	نماک خوان بزم صاحب فن	محکم امتحان اہل سخن
رونق فضل و زین دولت و جاہ	دانش آگاہ شیخ نور اللہ	واضح دلالت کاین احقر
از رہ استخاد شام و سحر	از خداے کریم بے کم و کاست	داعی عمر و جاہ آن یکتاست
شرط انصاف آنکہ پیوستہ	این محب غنیف دل خستہ	تا زمان حصول خدمت اگر

[illegible]

و دیده بخت بیدار باد و کتبیکه در باره نافع شناسی و ناسپاسی باند کاشی بر او نگاشته که اول
لباس دوستی بود و آخر احساس دشمنی حکم نمود و نوشته اند بر جاست آری مع اهل بازار خطا نکنند
بر آدم حکم آنکه از گل کاغذ بونی بر آید و بخیه تصدیق بیک شایه عیت نخست معرفت مجلس این
سخن است که از صاحب صاحب حاضر از کند و دوستانه مسعود و دشمنان مرد و در برابر
رقعه ششم باریکه بیاض و سفید بود و تحریر یافت نهال آمال آن فرزند خصال خسته
شیرات مرادات حال نهال و سفید که بیاض بود و بیاضی و سیاهی چشم مانند و شعار تازه
معتدیش جان از زخم غم رانده سید خاطر اگل گل شگفتانید این شوق مرا با اشتیاق از غایت
شد که طوفان فراق فوج و آران کسبیت را سفید وقت خود ساخت و باین مصرع دل آویز
پردخت ع سفید که در دشت باده و این شاد و با بیاض و سواد دلیل و نه است بیاض اوقات آن
دوست محبت سادات سواد و ابیات سر است آیات جلوه گر با در برابر العباد و رقه هفتم مشتمل بر
نصائح دوستانه بدوستیکه اسب چو در جفا یافت و زود خلاص کم میبخت نگارش یافت
بعیت بود و دشمنش تازه و دوستش و کسش بود و دشمن از دوستش بدوستند و
سراپا شاد محبت آنکه از پهلوی آن یار وفادار آرام بخش جان میفرزاد که آن سرکار فیض آثار
نواب ذوی الاقدار شکوه گزرا نند و در گرداب اضطراب و شجب آمد که در همان معرفت و امان
آکاشند و تخم محبت در فرع دل خاص و عام نه گاشته عیت چینه خا می تکبیر کند
و دلالت یار نیه تصور کنی و آن حال از آن محبوب و انقلابی زمان ماضی مطلوب تا محبت
محبان صفات کیش مرهم گرد دل ریش بیش است آن مهر از اسه خنجران سپهر منظر نظم
و ناز و لذت حقیقت آگاه و مقبول خاطر سخن سخنان شرف نگاه باد و رقه هشتم باریکه نیکو
و بدو و طلب میگردد و محتوی بر مقدمات نصائح تحریر یافت بعیت زمان خوشنودی در باب
در باب که مردم در صدف گوهر نباشد و بر آرد من درین جمعیت که از طرفی باره و از کس
غباری بر سر و خاطر نیست از کسب علوم محروم ماندن و در پالاک و ضلالت گذراندن

[illegible]

بنامی عشرت کندیدن و زهر آب عشرت چشیدن است آری ساق قدر نعمت است بعد زوال
قطع نظر از حصول استعداد و قابلیت باری در ضمانندی پدر زهر گوار بودن سعادت جاود حاصل
نمودن است عینیت حافظ گشت زنده حکیمان ملائت است که کوی کنیم قصه طول کلام را
توفیق فرستی باد ورقه نهم بدو سیکه بجهت دفع آزار چشم او و یطلبه شسته شکر بر ریافت در نیولا که
خبر آزار چشم آن نور چشم مرد و چشمه نور فوت و بخت ابروی دانش و آگاهی رموز و احکام پی و
سیاهی رسید چشم آن چشم چراغ الهیت که چشم این دوست سر ایا چشم قرگان سنان گردید الله تعالی
چشم آن مرد مک ویده مردی را از چشم زخم زانده بکنار دارا چشم داشت آنکه او بدو فرستاد و
ترتیب بر قوم بکار برد و حقیقت را بر نگارنده شفای چشمی و صحت جسمی مقارن حال فرخنده آمل آن
سلامت و کمال باد ورقه دهم بدو سیکه از دستان و پوستی و پوست گرافی خاطر بهرسانیده
و مگر دانیده بود و شکر ریافت عینیت آتش مزاج من بگذارد این عتاب را به چین چین بدید که
آفتاب را و دل خیزانده ایشان انبیا و ملاست و وضن و سینه ایشان انبیا و غضب فتن
باعث ناکامی و بدنامی میداند انداز آن سه مایه جمیت و حجت را ازین حال گاه میگرداند
عینیت مانگه نظر خان درین انقدر سختی نه ایم و دانه اشکم ما را اگر دوش چشم آری است
زیاده برین نمک بر جرات پاشیدن جان بدلان را بکنار لگ ستم و پاشیدن است
و نصیحت آن محبوب القلوب را باید که تبلالی گذشته گراید و برین ابیات عمل نماید
نظم دل بدست آور که جگر است و از هزاران کعبه کیدل تبرت و دل گذار جلیل که برشتا
کعبه نگاه خلیل از دست و خلق پسندیده و مقارن روزگار حجت آثار باد ورقه یازدهم به مایه
جمیت خیزانده ایشان دلش محمد و دوش که بطایفه خود را خیر و ثانی می شود و باطن مشق لوحه
عفت می نمود و شکر ریافت عینیت غافل از امتیاز نفس کنیف برایش شاید بهین نفس
بوده از آنجاست که رموز و انان کاخانه تکوین و آری دراکه دل به نشاط این کینه را با و نشسته
و بر لغات این خواب آبا بستم فیما داساس نمی نهند شاید است نیست که مردم را آدم آخسر

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style.]

2002/05

[illegible]

اگر بقدر هم سرت از دم خود کلبه اخزان این ناتوان را رشک چمن سازد و بنجاهد اشت
سختاقان مجبور بر دوزخ غایت عنایت است بلایت در آن بز می که شمع روی تو
چراغ دیده را گل میتوان کرد و در تنگانه افادت و افادت بکرم رب العزت گرم باد قفس
یا نژاد هم در صنعت و ادب اشغفتین یعنی این خواند نش لب بلب زرد و طلب و دستیکه نا
هم از همین سبیل بود تحریر یافت از اینجا که دیده در اشتیاق آن یگانه افان اشک یزان
و سینه از آتش ذراق آن سراسر اشفاق شعله آه و ناله خیر نیست و بی صورت اگر از روی مطلق
و التفات که در ترقیه یاران با سخالات و اوثاق الوداد است و دستان جانی از تشریف بیرون
خود حسد گردانند هر کس که خاطر از نگرانی انتظار و آرزو مانند زیاده چنگاشته آید احد تعالی پیش
نشاط جاد وانی رفیق گرداند و رقصه شادمانه در دهم بنده محبت و صداقت اطوار لغوت
و محاضرات آناه قبول درگاه و دود سیریه محمود تحریر یافت مخلص پرورد دوست نوازا
یارانیکه در خلا و ملا و مساز و هم از بودند و عبارت آرائی خود را بلباس بکتابی ننمودند و شب
پیش خیر طلب از تشکایت ایشان در دستر با کشت و دزد و در امانت آن ماسن خیر اندشان
زبانها سو دند اگر چاره صر مقالات پریشان آن جماعه بد کیشان غنچه دل و دستها در گفت مگر
ازین رو که مصرعه جواب جا بجا بدان باشد خموشی و حرفی نگفت اما در شبیه است آن معنی شناس
کارخانه تقدیر را بکشاده پیشانی بر قطعه سیح ثانی حکیم خاقانی عمل نمودن شمع افز و حفظ مراب
بودن است قطعه هر که چون کاغذ و قلم باشد و دوزبان دور و یگانه سخن و همجو کاغذ سیاه کند
رویش چون قلم گردش به تیغ زدن و تا تیغ آید اگر قناب از دنیا م مشرق بر آید و شمش
چون قلم بریده زبان و تا قلم زیبا نگار صفت قرطاس رنگین نماید دست و دستانت متشبل
کاغذ گوهر نشان باد رفقه منقشه هم به مایه آمال و امانی حد بقیر پرای عشرت و کامرا
میرزا سبحانی که بعد از انقضای ایام جوانی بخت کسب علم برداشته بود و تحریر یافت بلایت
پیر یکدم عشق زنده بس غنیمت است و از شاخ کهنه میوه کهن نور غنیمت است و بحدی

[illegible]

و البته که موافق نومش دوستان خلاص اند در پیرانه سرشوق کسب کمال که نتایج صفات
 حال و مال است بخاطر شریف شکون گشت و دلش منزل خیال باطل به گامه پروازی بود
 و عیب بهشت آرزو دارد که موجب این بیت و آفرینش است بهر کار که هست بسته گردد و اگر
 خارتی بود بگذشته گردد و در کم زمانی سجد و سجده بسیار بپوشد و بیچاره بپوشش بیند
 آفرین که خود گردانند الله تعالی بزد و درین اوقات بهره زندگالات صوری و خفوی گردانند
 بحرته النون و الصادق و هم بهر بار و بجان بر ابرصاقت اطوار سلیمه شعرا بفرمود
 تحریر یافت بیت ما زیار چشم باری در چشم خود و غلط بود آنچه ما پنداشتیم از آنچه بنام
 محفوظ و بهر چه شاید محفوظ باشد عجب می آید و طرزه تر میاید که تفاضل ایشان چون شوق
 محبت اندیشان روزی روزی افزاید و بدولت خود منزل در حیرت می کشاید بهر حال
 بیعت در یاد تو ایام هر کجا ایم به بیگانه نشو که آشنا ایم مرا شب محبت و اتحاد در دوازده
 یاد در قعه نور و هم سجدت پیشدست خان ذی شان شود امکان امانت خان حبیب
 و از نمود مودت دستگاه میان سعود که درخ است پیرانه ایشان محبت رفع مناقشه بردار
 و خوششان و دشت تحریر یافت صاحب مهربان عیم الاثمنان سلامت چون ذرات
 قدسی صفات آن قبله آمل اوسیکه جمیده انجام ها ختم شده و لایکسته بال می چیدار و کند
 این مضطرب احوال از ان منبع زلال فیض ما لا مال با سید کمال آرزو دارد که بار یا هنگام
 حضور این قدوسی از ملک آباد شد انداخته بر آرد و قصر مثال چشمه جوان مراد
 رسانند و سکنه را از آوار دشت حرمان گردانند بهر چه غمناک کن و ما را بکار آنگاه که کار
 ما بهر یوف بر غایت است و تا پیرانه هنگامه آفرینش بر سر شمع دولت و اقبال بر و آ
 محض فیض شمال باد و دولت جاوید غلامی کناد بحرته انبسی و آله الاطهار در قعه بستم
 بیا غمگسار آرام بخش دل بهر از نظر انار صدافت و واد میان آلوده شمس حقیقت حال خیر
 کمال خود و تعلیم و ادبیت ما هم بهر حاجت غریبی میسی نتواندش طبعی و از اینجا که جامه شش

و البته که موافق نومش دوستان خلاص اند در پیرانه سرشوق کسب کمال که نتایج صفات
 حال و مال است بخاطر شریف شکون گشت و دلش منزل خیال باطل به گامه پروازی بود
 و عیب بهشت آرزو دارد که موجب این بیت و آفرینش است بهر کار که هست بسته گردد و اگر
 خارتی بود بگذشته گردد و در کم زمانی سجد و سجده بسیار بپوشد و بیچاره بپوشش بیند
 آفرین که خود گردانند الله تعالی بزد و درین اوقات بهره زندگالات صوری و خفوی گردانند
 بحرته النون و الصادق و هم بهر بار و بجان بر ابرصاقت اطوار سلیمه شعرا بفرمود
 تحریر یافت بیت ما زیار چشم باری در چشم خود و غلط بود آنچه ما پنداشتیم از آنچه بنام
 محفوظ و بهر چه شاید محفوظ باشد عجب می آید و طرزه تر میاید که تفاضل ایشان چون شوق
 محبت اندیشان روزی روزی افزاید و بدولت خود منزل در حیرت می کشاید بهر حال
 بیعت در یاد تو ایام هر کجا ایم به بیگانه نشو که آشنا ایم مرا شب محبت و اتحاد در دوازده
 یاد در قعه نور و هم سجدت پیشدست خان ذی شان شود امکان امانت خان حبیب
 و از نمود مودت دستگاه میان سعود که درخ است پیرانه ایشان محبت رفع مناقشه بردار
 و خوششان و دشت تحریر یافت صاحب مهربان عیم الاثمنان سلامت چون ذرات
 قدسی صفات آن قبله آمل اوسیکه جمیده انجام ها ختم شده و لایکسته بال می چیدار و کند
 این مضطرب احوال از ان منبع زلال فیض ما لا مال با سید کمال آرزو دارد که بار یا هنگام
 حضور این قدوسی از ملک آباد شد انداخته بر آرد و قصر مثال چشمه جوان مراد
 رسانند و سکنه را از آوار دشت حرمان گردانند بهر چه غمناک کن و ما را بکار آنگاه که کار
 ما بهر یوف بر غایت است و تا پیرانه هنگامه آفرینش بر سر شمع دولت و اقبال بر و آ
 محض فیض شمال باد و دولت جاوید غلامی کناد بحرته انبسی و آله الاطهار در قعه بستم
 بیا غمگسار آرام بخش دل بهر از نظر انار صدافت و واد میان آلوده شمس حقیقت حال خیر
 کمال خود و تعلیم و ادبیت ما هم بهر حاجت غریبی میسی نتواندش طبعی و از اینجا که جامه شش

این خام طبع بی سرانجام از نور باد که مراد فرود نمی آید و آفتاب مقصود و برودش آرزو
دل محبت آموختن و نیتا به بیت روزم بنم و شب با لم میگذرد و عمرم همه با محنت و غم میگذرد و درین
صورت با حکم آنکه اگر چه شسته زلال میرانی خود و سرب نشیما بد اما با سید تکین می شتابد بدین
بیت بیت کافط طبع سبز غایت که عاقبت به آتش زند بخیر من غم دو د آه تو و آه سید گاه گاه
ترقیم حقیقت حال خیرت مشتال پر دانه نسل بخش خاطر مهر گر وند باشد که بدین وسیله
از گرداب اضطراب برآمده به بیت گراید و چون احتیاج پیش تو حال دل گفتن به سبب شایط
روان و زون باد رقعہ نیست و حکم بدوستیکه انبیا فرستاده بود تبعه الله او شوق که قوی البیاض
منتهی و ضمیر صد ائت تصویر باد و انبیا که نغمه سرایان منکر فوت روحی تو ان گفت رسید
ذائقه را خلوات شکر خشیده خانه آباد شکر مهربانی آن دوست از رنگ و رشتی قلم شکست
سیر و نیست از آنجا که خنده شایسته آن سرزمین بهین تواند بود اگر گاه گاهی بار سال آن رنگ
سیدای بستی ضیافت ذائقه می کرده باشند و بارگاه محبت گنجایش دارد و العاقبه بالقاء
رقعه نیست و دوم در جواب دوست محبت من میان الک بخش بانهد لوازم احتیاج
تحریر یافت صحیفه الوداد و درود نمود و باب عدم ایراد و استان از که بزمیر تاکید ترقیم یافته بود
پرده از رخ بر کشود و دقیقه شناسد و دستار که منع انهار آن مریدان منت بیشتر است از جمله
مخلصان کیمیت شمارند و بگفتار و کردار مخالفت مرضی خود و نه انکارند بیت رینیه تا بلغم لها
شد و محبوبس بهر آن نفس که تواند در آن نبوده به باب دولت آناده و ابواب بهشت
رقعه نیست و سوم در جواب دوستی نگارش یافت بیت ای کعبانی ساختی پیش
مر از در و در و در باد از گرد تو آسپ و در تیز گرد و مطالکنا به محبت افزای
محنت زندای آن نور و حرمت و دودا نور و دقیقه فتوت و اتحاد که سر ایا رحمت و مرهم
جراحت بود و بصارت چشم و نصارت جسم افزای و نیست است که پیوسته بهشتیات
سرت پیش بسین خلق فرا یا غیر غلت آباد از مصرعه و مشرب دوستی پسندت

[illegible]

[illegible][illegible]

زیاد و ازین گفتگو زیاده است رقعہ سی و پنجم در جواب دوستی ترقیم یافت مکتوب صدقات
 اسلوب مستطیع اطلاع حقیقت حال این شکستہ بالنگاشته خائیکہ طف شماسہ بود و سید باعث خبر
 انبساط خاطر گردید و بعد از آنست پناہ چون از دل شکستہ کاری نمی آید و از دست فرساید عقده
 نمی کشاید پایی بہت را از رتوبات بی اثر رنگ ساخته و باین دآن پیردختہ بیت با کار
 خویش انجام دادند کار ساز و سپردہ ایم اگر مود چکاند سلامت باشند رقعہ سی و ششم
 در جواب غریزی نگارش یافت عروس مطالب چہ کشار و در نمابا و در آنچه در باب بیوفائی و
 عدم خصمت میرگدائی کہ در حق دوستانہ نشنود از غایت کدہ اندیشی مال و متاع خود را پایمال
 قطاع الطریقان نمود و قلمی خود بحق بیت آنکس کہ خدا منصب خویش دہد و ہمین کار و بار
 یاریش دہد و در نیولا از غایت پریشانی و حوادث آسانی ترقی یافت وی چون کمان شدہ و آن
 پریشانی بدر شال کرد از نقوش نہ دست گذشتہ ہلال گشتہ در بدر سرگردانست و نہ صورت غیر از آنکہ
 آن و عیالایش خطا پوش نظر بعد اطف در پرورش کرمانہ خود نمودہ بہستور سابق غروا شیار شدہ
 صلاحی دیگر مستطیع وستان صد ائت از نیست ع بر من سگر بر کم خویش نگر بہ بہت خاطر و در
 افسہ و ن باد و رقعہ سی و ہفتم مستطیع اہلدار اخلاص بدوست سراپا اختصاص ملت و شکار
 میان رقتانہ تحریر یافت بیت ما بیا و تو سلامت بخیاں تو خوشیم و غیر نادیدن تو بوج پریشانی
 نیست و خیال گفتند کہ دوستدار سراپا شمار و مخالفت باز و از آئین روت در گذشتہ ببار دیگر
 پر و از دانشا شد تعالی تا دم حیات است نامت گویان و وصلت جوان خواہد ہانہ بہیت
 این نیست کہ حافظ را بہتر رود از خاطر کان سابقہ پیشین تار و ز پسین باشد رقعہ سی و
 ہشتم بہ ہستیکہ از غایت فلاکت در گرداب ہلاکت افتادہ بود و شکر مقدمات تسلی طرا
 تم دریافت بہت بایر و برق خندہ زنان نیست در جان بی یچارہ بجز دنیا گیرستن و در
 نگاہی شکست زمانہ دوست آباد و تطلال را گذشتن خاطر را چون خروف رزق منتقد و شستن
 مقتضای دانش و در از پیش آنکہ در حال بشکر و صبر کہ ہر کی موجب حصول نعمت و وصول لبت

[illegible]

گر ایند دلپس چون وچ انگشاند جمعیت صوری و معنوی نصیب روزگار فرزند و آثار با دوستان
 و اصداد رقعہ سی و نهم شمل استد عای رقیۃ الوداد و دقیقه شناس خط خفی و جلی محبت و شکاک
 میر علی تحریر یافت همیشه خط ریحان شریعت آن سر دفتر خوشنویسان روزگار که صد و سی و
 در جنب بهای شکر آن نیز و خلعت و خط موشان گلخانه ارباد و دیگر گاه است که مخلص صمیم
 آبا و جود است ندگی که در حقیقت کمال استحقاق است بود و در قاع مهر شمع کا سیاب نگر و دیده خوب
 حال جمعیت آل آن سر مایه فضل و کمال که تعلیق خاطر این شکسته بال بدان بیشتر نشسته
 رجا که بخلاف گذشته پیوسته اصحت فزج عافیت امتزاج خود تعلیم آرنه و دوستدار و شریک
 که خط نسخ چمنی سیمای کشیده تقویم پارسینه انکارند تا قلم نگین رقم نقوش شکمین جبهه
 کا و جبین صبح کشد صائف حال برگزیده بارگاه ذوالجلال بر قوم مسرت از دم مرزوم باد
 رقعہ چمنی بخل پیوند چمن نشا شیراز و بند مجموعه انبساط صد نشین مکان رفیع بیان محمد طبع
 و سفارشش تحریر یافت و این و کنار نامه ابکالمات اشتیاق و مقدمات فراق مشحون ساختن
 باد است سلاطین عارفیه پره افشن است لکن ابابین نمی گراید و بر سر گزارش مدعای آید محبت با
 طو سبای فدائی و صفاتی مروت و شگاہ اخلاص گزین میان تاج الدین که در خواست پروانه
 خان همو المکان والاشان عنایت خان دار مخلص صمیمی برابری می آرد که درین مادیه بان
 صد ائت نشان بر نگار و یقین که توجہ کریمانه مندول داشته غیر طلبد ابا تنان مشمول
 خواهند فرمود و بیت تازنده ایم لطف خود را مکن در لغت و بعد از وفات کس بس احسان
 توفیق دوستی و دوست نوازی رفیق با در رقعہ چمنی و یکم بیان شیخ غوث الله در سفارش
 نگارش یافت مروت نمود و ادب پانفوت و اتحاد و شگاہ اخلاص مند فتح چند بار سفارش
 این و آن در باب رفیع مناقشه برادران بنام نامی ثواب و الاجناب حاصل کرده و یا است
 حق بجانب خود دارد و بهای برده در خصوص اگر چه توجہ سامی که شکفل مام کا فانی نام است
 در باب این بجایار جلوه ظهور و هر که یار شریک بشمار بر دود دوستدارند ملت سیدار سر

در جنب بهای شکر آن نیز و خلعت و خط موشان گلخانه ارباد و دیگر گاه است که مخلص صمیم
 آبا و جود است ندگی که در حقیقت کمال استحقاق است بود و در قاع مهر شمع کا سیاب نگر و دیده خوب
 حال جمعیت آل آن سر مایه فضل و کمال که تعلیق خاطر این شکسته بال بدان بیشتر نشسته
 رجا که بخلاف گذشته پیوسته اصحت فزج عافیت امتزاج خود تعلیم آرنه و دوستدار و شریک
 که خط نسخ چمنی سیمای کشیده تقویم پارسینه انکارند تا قلم نگین رقم نقوش شکمین جبهه
 کا و جبین صبح کشد صائف حال برگزیده بارگاه ذوالجلال بر قوم مسرت از دم مرزوم باد
 رقعہ چمنی بخل پیوند چمن نشا شیراز و بند مجموعه انبساط صد نشین مکان رفیع بیان محمد طبع
 و سفارشش تحریر یافت و این و کنار نامه ابکالمات اشتیاق و مقدمات فراق مشحون ساختن
 باد است سلاطین عارفیه پره افشن است لکن ابابین نمی گراید و بر سر گزارش مدعای آید محبت با
 طو سبای فدائی و صفاتی مروت و شگاہ اخلاص گزین میان تاج الدین که در خواست پروانه
 خان همو المکان والاشان عنایت خان دار مخلص صمیمی برابری می آرد که درین مادیه بان
 صد ائت نشان بر نگار و یقین که توجہ کریمانه مندول داشته غیر طلبد ابا تنان مشمول
 خواهند فرمود و بیت تازنده ایم لطف خود را مکن در لغت و بعد از وفات کس بس احسان
 توفیق دوستی و دوست نوازی رفیق با در رقعہ چمنی و یکم بیان شیخ غوث الله در سفارش
 نگارش یافت مروت نمود و ادب پانفوت و اتحاد و شگاہ اخلاص مند فتح چند بار سفارش
 این و آن در باب رفیع مناقشه برادران بنام نامی ثواب و الاجناب حاصل کرده و یا است
 حق بجانب خود دارد و بهای برده در خصوص اگر چه توجہ سامی که شکفل مام کا فانی نام است
 در باب این بجایار جلوه ظهور و هر که یار شریک بشمار بر دود دوستدارند ملت سیدار سر

بنما کاران جهان و شکر آنکه که سرفراز گردند + مدارج دولت در اعلا دار نقابا و جود حق تعالی
و آله الامجاد و رفته چهل و دو و هم مقبولی که نامش از آیات مرقومه طبرین توشیح برآید
و دل در دستار افرات بنفرا به تحریک یافت مکشوف ضمیر مهر گزین آیات جبهشی چرخ پر
گشود + پس راصورت امید نو + راحت افزای میدان بکلام + سر و پیش قدم است
غلام + یاد او در و راه نسیمان + در او طعن زن بعد در آن + عید روشن به شرفی و عید
بهره بخشید چه از قریب و بعد + دولت حسن است مایه از و + زانکه خوشید است سایه از و +
لطف او در هم راحت دل + جوهر لعل او است رحمت دل + لب عیسی از دست در گشتار + یوسف از
مهر او زینهار + لفظ از غنیش نه در ناز و معنی از لفظ او سون سازد + باد که ارسال نامه به مقام محبت
النیام از غیر اندیشان استقام در غایت خوشن تخم بهری در غایت دل اخلاص دل کاشتن سبب غنی
ماضی آینده را رعیت کم نگردانیش خوشید اگر + در بخشان لعل ساز و سنگ را گلشن
سرت شکفته باد بالنون + رصاص در رفته چهل و سوم شتمه صنعتیکه در دشت افش نقشه
پائین از دگر یافت و او بر بیگل همه جا و همه حال یار و یار و عاریج معارج سدا و صاعده
صاعده عدل + و او سیدی بهر سید جواد با و تعبدای آداب و مراسم و داد که و ابیاب
یکه می بود بطلب می گراید سلطانگیر می مراسم که که گو که کسب علوم کامگار سید عبدالوهاب
عمه بود در ایام عید مراسم روح مخزن گردید محب صمیمی که رابطه و داد و دید که کمال دارد در باب
معوی الیه بجهت و در بنیان نصب رسیده سعی مطلوبه بیامی آرد و امید که بعلم و عمل بهره یاب بوده
بر او ای بسید بکر به بوده رفته چهل و چهارم شتمه صنعتیکه لفظ نقطه پائین اردو
بالا سجدت ابن ناصر که نامش هم ازین قبیل بود و تحریک یافت ابواب نشاد و گشاده
از دیر دستدار سر پا از کسار یاد نشده موجب آن در ای عشرت دیگر نخواهد بود سخن پرور
نظر با شکی کامرابطه خلاص باید داشت و ادای لازم دلیری حسن رباب دانش
باید اسکا شست سوادای شوق چه نگاشته آید رفته چهل و پنجم سجدت قد و ده و دادان

[illegible]

حقیقت گزین شیخ نورالدین تحریر یافت گلده ستم محبت و ولایتی اشفاق نامه روح افزا
که شمله تحریر شرح بیت ستم با ستم کمال بیت گرتو بخواجهی که یابی نام آن سیمین وزن قلب
قلب قلب را بر قلب قلب قلب زن + مرقوم علم عطف شیم آن اختر شیر برج معانی گوهر
بی نظیر درج سخندان را داد الله عمره و قدره بود نسیم آسایش دل و جان را معطر نموده بر سر
نکته پیر اسیرین باد که از قلب لفظ قلب باعتبار عکس خلق و از خلق بعمل متادف و از مکر و کپیله
قلب ثالث که باعتبار دل و لالت بر حرف و وسط دارد کاف حرفی خواسته و از قلب لفظ
باعتبار دل که بعمل انتقاد بر حرف میانه و ال است لازم آبی گرفته و از قلب ثالث باعتبار عکس لفظ
مال حاصل کرده هرگاه کاف حرفی را که محصول اسبق است با لفظ مال اتصال دهند اسم کمال
حاصل میشود و سخن پنهانی الف و را آنچه بنوع خاطر سحران که در کمال نقصان است گذشته نیست توقع از
بزرگان عذر نیوش است که از را افضل و کرم خیز کمیا اثر در آورده رتبه جل غلط اضلاع
کلید کوفک پیما بحث حل ستمای طلب آن قبول بارگاه از انفتاح کرم خالق الاشباح
خالق الاشباح و الارواح بکل با در قعه چهل و ششم شمله است عاصی نامه محبت شمله تحریر بیت
تجدید اسم صداقت و اخلاص تشبیه لوازم غلت و اختصاص کثوف بعد محبت تمهید و
با در و زگار است که خاطر انس و زوایشین طلت ناکامی بور و مفاوضات مطلق آموذ و پیا
نه گردیده موجب انبیه سیان از نوافل و نامهربانی شریفه خیال کند یا از کثرت مشاغل دنیوی که مایه
پوشش رب است تصور نماید از آنجا که ترسیل نامه بدوستان صادق الاتحاد باعث مزید او است و
بودت و بودت اگرگاه گاهی در چنین طوط و جامع پردازند و مخلصان محبت را بر دوا
مستخرای مسرور و شمع سازند از انکشافات عالی بعید و بریع نخواهد بود و اخلاق حمیده که عبارت
از محبت شیار دوزی اعمال است و در شناسی و فراخ و همگی موجب کمال ایزد کریم است که است کن و
رقعه چهل و هفتم در باب صداقت و اتحاد آئین غلت و دو و از زمین شیخ جمال الدین تحریر
یافت نظم ای نامه که عمر فشان گلشن سوی نامه تو فیض و شکست غنم و خورشید صفت بیان

[illegible]

در شرف

آن نورسنگ + چون مردک دیده سواوش روشن + در شگفتی ترین از من و دیافته آتش
 با دشمنان بحین و عجز و سیجا به تن کند من کرد شرح خوبهای لطافت کلمات رنگین و طراوت
 عبارات و نشین که جیب و کنار آرزو از شاه آن مالا مال نقد مراد گردید فوق البیان است
 از راه عطوفت و مهربانی قدیم که در باب استطاع صورت سر انجام مقصود و مورد ترذ که کلک
 نوازش آمو و بود راحت افزه و ملاذ حقیقت حال از این رباعی معلوم خواهد شد فرموده رباعی
 هر چند بیای شوق کوشید دلم + و محنت بی اثر خورشید دلم + هرگز بگریم کوی مراد رسید +
 جامی نرمی رخ خوشید دلم + در نیو لاکه آن + و عده خلاف پر لاکت ترک طرفه اشکاف نمود
 بحضور خان والا شان خانصاحب سلمه الرحمن رسید و اطاعت حکم خان مغربی را بپایان
 حصول طلب مرجعه سر و فرسعاد تمامید اندر ترصد که خود بدولت متوجه شد و تقسیمیکه صورت
 سر انجام کار ممکن باشد سامی جمیله مرید بکار برین عزم گام و شکیری و وقت عنایت است
 آفتاب عمر و دولت در آسمان بمان و در نشان باد بجزرته انبی و آله الامجاد و رقعته چیل و هم
 بنحیث ملاذ و دوستان و متفاد و مبان از منبت افزای خاطر فاتر شیخ محمد شاکر تحریر یافت
 رباعی ای قافله فرشتش همراهت + وی منظر امار دل آگاهت + چه در سفر چه در حضر غر
 شرف و معجز چون سباز از درگاهت + بخلص محبت پرست بشا به ده و مطالع و الکار به
 عطوفت طرازه محتوی بر شمول شدن مهربانی خان بلند سکان رفیع ایشان خانصاحب
 مظهره العالی بجال آن شفیق و مامور شدن بحیث نظم و نسق و تشخیص پرگنات متعلقه فوجدار
 و تشبیه و ادیب سنا گیت و جب از تخریب آن ضلع و داخل شدن خود بدولت و قبایل
 و رده و پرگنات مرصومه بدو و عنایت کردگار و آن جماعه کفار را به کار را مثال نقطه پرکار گرد
 کردن و قبایل به تظلال دفعه سفندان بدال را بجال سستی شان و یکجا اسیر و شکستیه یافتن
 و بسلاست آمدن رفیقان یا حصول مقصود و بیکان همود و تن در دادن رعایای پرگنات
 باد ایال مورد فوق قدرت حال و یافتن خلعت و شمشیر و سپهر و زافزون شدن مهربانی قدوا

پایان بنویس
 ۱۰
 اشتداد
 بنویس
 بازه ۱۰
 سلمه
 حضور
 سستی این
 گسیب
 ۱۱
 سلمه
 سنا گیت
 ۱۲
 ای شاکر
 ای شاکر

در شرف

خان خزی الیه که رقم پذیر ملک بخت تصویر شده بود و هزاران شکله آفریدگار بجا آورد و
 آنچه شده و آنکه تصویر شده و مطلقا بکمال خیال در نمی آید و بمقیاس قیاس نمی گنجید
 پرده غیب جلوه گر گردیده و مید که مقتضای حق شناسی و خدا پرستی و نیک بینی که لازم
 سرشت ذاتی آن مخلص است آینه را نیز در ملک سر که از تو بیحد بریده با و چو زلف در رخ که
 از تو بتابد سیاه با و چو خال و رقه چهل و نهم در جواب غریز که قدر دانی و مهر بانی میفرمود
 سحر سیاق ملاطفه سامی که مشتمل بر حصول نوکری سرکار نواب و الا جناب خوشید ایشان
 ذوی الاقدار بر اجب شخصیت رویه و صولی و تقویض خدمت شخص تحصیل ذرات
 با جزو آرمی حصول سائر بگذر در یام قوم تلطف رقم آن زبده و دومان نقابت خلاصه خانه
 نجابت شمع جمع مروت و عتباته شجره فتوت و ارتضا ضاعف توفیق حسنه بود و ابون
 و کامرانی و صنوف عشرت و شادمانی بطالع آن عزیز چنان حاصل نمود که مطلقا بفضل
 و کرم خویش بر رفیات روز به متاز گردانند صاحب من از زبان ایت تریان شفقی شیخ
 عبد سبحان چنان معلوم شد که آن پیرایه محبت و ولاد شیوالا از رگد رحمت بعضی
 مصاحبان ناعاقبت بین از این چنین قدم باز گذشته با دای حقوق صله
 که در مصحف مجید یزید تا کینه مخصوص شده نمی پردازند و محاسنات جدید را با سال
 مشیات می سازند طو صورت تبعی از امثال آن و نادول دقیقه فهم دورانیش
 بس بعید نمود باری بلافانی گذشته بجا که که یک کله او آتش بود و لا تسرف او است از اسرار
 و ایلان و کشند و این ایات را همول خود گردانند و مخلص از ذکر خوبیهایی خود غافل
 و عاقل ندانند ایات چون رنده بسوی غیر خشنده مباح + چون تیشه بسوی خویش نشانه
 مباحش + تعلیم از آره گیر در کسب معاش + چرخ بسوی خودش و چرخ میباش + امیکه انحراف
 که طبع اشاره یکی از دوستان ایشان تعلیم آمده است ملاکت نیز فراید رباعی تا اقص و رگ
 بر خاک سپهر + هر روز نهند زین زرا ند و ده مهر + با و ابلق ایام چو بدخواه تو رام + در دولت

۱۲
 کی ایک قسم ۱۶
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

و اقبال شوی گلگون چهره و رقیعه پنجم شدت غریزی که یار موافق بود و در عالم دوشی صفات جبین
مردت و حق شناسی را ابلهان اوج معنی و غایت سد و نورانی ساخته و از روی شیرین زبانی
و خلاق ذاتی دل از شکر نهایت هوش پر دخته و بهر شرف حروف آتش که مانند هشت بهشت
روح افزاست از عبارت ماسبق بطریق تمثیل بعمل افتاد و چهره کثاست تحریر یافت و ریاض
فریاد و دست فلک بے بنیاد و هرگز زگره بسته کسی را نه کشاد و هر جا که دلی دید که دخی دارد
صد داغ و گر بسد آن داغ نهاد و با وجود ولت بندگی و کثرت شرمندگی چگونه و چه نویسم که
که در فراق آن مجمع الاخلاق چشم بر چهره زخم ناسورت شربت زندگانی تلخ و غره شادمانی
در سلخ مجروح شربت و انبساط ابر و بهار جمعیت و نشاط از باد و خزان هر آن بدتر الف قاسم
چون سرو پایگل و دل منعل هزار در در انشراح خطوط شعاعی آفتاب هر صبح چون نیر و دید و می
و سر به هر شام خون آشام در ستیزه بر روی بین می کشاید دوستانی که مانند پر و دین و خرد
جمعیت به گانه اجتماع می و گشتند مثل نبات انعش تشرف شد و تخم جدائی کاشته بودی که
دی غبار غم از دل شوی و نه محرمیکه محطه باوی را از دنیا خاطر گوید نه خصلت که آب لطیف برین آ
زند و نه دوستیکه نهال ناگامی را از بیخ برکنند نیاری که یک لمحہ ملاقات شیرین تسکین دهنه غمخواری
بکلمات حجت قرین با رست و بشمار بدل تندر با غمی و خلوت جان و رای غم محرم نیست
خرد و دل انگار مرا بر خیم نیست و زان دم که جدا افتاده ام زان هدم و جز نا که دیدم کسی هدم
نیست و باری شکر باری تعالی عز شأنه که شاهده و مطالعہ مفاد ضلالت یکنگلی که قائم مقام
ملاقات جسمانی و موصلت روحانی گفته اند درین جدائی و تنهائی اعجاز عیسوی بکار می رود
و جان نالوان را باسید وصال زنده میدارد و اتصال ضد انفصال است آفریدگار اتصال
و انفصال آن مخلوق مقبول را باب کمال او هر چه باید اتصال و از هر چه نباید انفصال با آوان
صمیم الوداد و باز از غمخیزان گیکانه کارخانه تقدیر فرسودن نکند و رقیعه پنجاه و یکم شعله صنعت
و اتصال حروف بدو قسم موافق اجزای اسم مکتوب الیه کل کلشن بهجت شمع جمعیت مایه جمعیت

[illegible]

[illegible][illegible]

بیت سز و گرازی کمال خوبی او بکنند پیر طالع معتقوبی او عرض کرد هر خانه شاد بماند کافران و دهر
کاشانه را ندید شادمانی است الله تعالی آن نازده نهال چنین اقبال را بکمال صوری و صوفی رسانا
در بفرات حال آنال شمرده شسته برایشان و بر جمیع وفا کیشان مبارک گرداناد و بالنون و اوصاف
مراسله منوم و تنبیه صحت از بیماری تحریر یافت اکنون حمد و ستایش ثنائی بهیال و صنوف
شکر و نیایش از دستعال که آن حمیده و خصال خسته افعال را از فرش ضعف و ناتوانی بفرش صحت
و کامرانی رسانید و خاطر دوستان جهانی منش را از بند خزن و ملال آزاد گردانید بیت برین
گر بیان نشانم دوست که این مژده آسایش جان هست الله تعالی آن نازده نهال گلشن
آرامی و نال را از صحرای نازنی محروس گرداناد و بطریق آرزوی دل خود در منزل جمیع مراد است
مندی و صندی رساناد مراسله چهارم و تنبیه خدمت بخدمت ملازمان فریت و اقبال شای
خان بلند سکان بایزید خان تحریر یافت بیت صبا بنحو شجری به بهر سلیمان است که مژده طرب اند
گلشن شاد آورده و مخلص حقیقی خلیفه طالب علم بعد تحریر الوفا و غنی و صنوف اثنیه مقرر و تنبیه
شادی و شجون بجهت و مبارکبادی مشهود خاطر عطفیت منظم میگردد الله که از نسیم این بشارت
و خنده و اشارت ریاض آمل مخلصان و انشای الواو و نصائرت تازه گرفت باز شنیم این نوید
امید شام عیش و کامرانی دوستان را سخا و اتحاد و عراوت بی اندازه پذیرفت شکر از ذکر دعای
خیر اندیشان درج احابت یافت و آفتاب مقصود در دوش آرزوی شان تافت بچشم آنکه در
سامی صفات آن و الا فطرت و توفیق شناس شایسته خدمات بلند و ترویات ارجنه ست بیت
این مراتب که دیده خبر نیست کار کلی هنوز در قدرت به بقضاءهای مهربانی که در طلب دوست
ایمانی رفته بود و فرسندی افزود اگر چه خیر خواه در خدمت فضائل بنایه و اصل شوگاه میان مظلوم
که تضییع کمال استایشان بران نامن خیر اندیشان ظاهر است بکیت تمام در تلافی ایام عطف خاطر
مغلوب خطرات و در تعب و نگراند و لیکن از اینجا که خیر طلب جان نثار درین مادی اختیار است
امید آن ارد که بعد یک هفته بیت آیم بسر کوی تو پویان پویان و عشاق صفت و دل تو جوان چنان

[illegible]

امید که تا سنده سپهر باقبال آفتاب نرین و محلی است و پایه کرسی بدولت عرش مشرف و
 معالی سندا امارت و افضال بوجود فیض آمو و مبارک و میون و وجود منبع انجودر است
 ناه و جلال فرخنده و سپایون باد مصر عریقی صاحب جود حق اهل جاد و قسم دوم در
 معرفت انگیز مکاتبه اول مصیبت نامه که مطلعش آتش افروز جهان و مطلعش سوز
 روان بود و رسید بر واقعه جانکاه آگاه گردانید حقا که ازین خبر جشت اثر ذائقه راحلات
 زندگانی تلخ نموده و پخته را سر نه نیرگی افز و صبح از شام ده اینحال گریبان بر خود دید
 شام از ملاحظه این طلال لباس سیاه پوشید فلک از بار غم و الم پشت دو تا گردید و از
 چشم ملک خنای حسرت یکپیک آفتاب را از نهایت درونخ زد و گشت و ماه تاب چون
 اهل ماتم در حلقه ناله شست آب از طراوت از ناله و خاک نشکی بنیاد نهاد آتش خرمین
 پاک سوخت و با و مجنون و در سیاه بکوچه گردی انداخت هرگاه بهانیان را حال چنین
 باشد در دنیا کی من دوستدار صورت و معنی را که تواند شناخت و بهم نشینی این اوید گزینم
 که تواند بدوخت بیت بهمن خون شوم زودیده حکم گردید انهم که گریه اثر است و آنقدر این
 داستان آتش نشان دامن قلم میوز و دیگر بیان کاغذ شعلا می افروزد از آنجا که دست
 بر آفریده از نقد بقا کو ماه و بهر آگه ز برین شایسته در صورت آن معنی شناس کاغذ
 نقد بر آگه ز برین آنگاه و لاخ و بصیر گردانید بعد از آن غمزدگان مصیبت آگین اسکین نمایند
 ان الله مع الصابین مکاتبه دوم در معرفت پدربستی تحریر یافت خبر حسرت اثر
 و الله با آن گلزار نس سرباغستان قدس اغنای تازه و پدلمانانده چشمه رشک
 از چشم بر آشتا و یگانگی بیل بیل ناله و آه را با فلک رساند و ز کس عشاق و از چشم گریان
 ماند سوسن کبود و برین زبان از گفتگو بخت و غنچه بصدنگه لی در زاویه تعریف شست
 از غایت خزن غرق خنای حسرت گردید و بیل چون زلف مو نشان بر خود چیده بس
 بس کن که از تحریر این حرف غم اند و قلم میوز و از تقریر این مقدمه الم آمو و زبان

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

شعله‌های فروز و برادرم بیکم آنکه لباس حیات دنیا مستعار است و عین نشاط این کهنه رباط
 ناپایدار آن سعادت مند کا نگار کعبه انوار قاضی شکیبائی معشوقم بوده لب بفرج و فرخ گشاید
 و به استقلال کمال و کبری توکل متعلقان خود نمایند عیت گرنخل رفت میوه او با ندر باد و دریا
 اگر گذشت در شاهوار باد و مسکاته سوم در تزیین دوستی تحریر یافت از استماع خبر
 قضیه نامرضیه آن همدوش وطن گزینان بهشت برین و هم آغوش چمن نشینان خسیله
 فیض آگین تالم و تحسین روی نمود و در ابواب خزن و ملال بردارها گشت و کتاب ز غایت الم نمود
 کتاب گردید و عشرت راهزداران خارجت و در جگر خلیه دیده ازین و آینه جانوز انسکاب
 بنیاد نهاد و سینه ازین ناز و شعله فروز در التهاب افتاد و آخر الامر دوستان اسخ آفتاب
 به مقتضای این بیت عربی اگر بگریه میرشدی وصال وصال میتوان تنها گریستن
 از جزع و فزع که عادت و عادت و عادت و لباس است بازمانده و تحفه فاش و دور و دور
 بر روح آن ساز عالم محمود و مرهم خسته دلان مجروح گزیده اند ظاهرت که آن روز و آن
 کارخانه نکون و ایجا و بر بی بقای حیات ستار و می بی برده و دست بچیل التین شکیبائی که
 منظور بارگاه صمدیت است زده باشد آری عیت آگین که اویش عدم و آفرین فناست
 در حق امکان ثبات و بقا نداشت فصل چهارم در آداب و القاب و خاتمه کتاب - القاب شاه
 کترین فدویت کیشان محبت آگین بیع الدین لوح جبهین به بقوش سجدات بندگی
 منقش در پیشه در قوم تسلیات غلامی با قلام انامل به پیشه تارک نکاشته به وقت عرض
 ناصیه پایان بارگاه خواجهین سجدگاه شاهنشا ملایک سپاه ظل خلیل این و استمال
 نائب سناپ دار و پیمال که فلک از شوق سحرش میرسد در کون و ملک از ذوق آسایش
 مودود با خضوع است میرساند نوع دیگر کترین فدویان سر ایا مقنعا و مودود مجر و نیاز
 آستانه عبودیت دشته و بای ارادت و نکسار در راه بندگی گزیده افشته به وقت عرض مقتضایان
 محض نور آگین و عثمان انجمن انجمن ترمین نیکان حضرت قد قدرت قضا مودت بهشت

مستعار است
 معشوقم بوده
 عیت گرنخل
 کعبه انوار
 قاضی شکیبائی
 معشوقم بوده
 لب بفرج و فرخ
 گشاید
 و به استقلال
 کمال و کبری
 توکل متعلقان
 خود نمایند
 عیت گرنخل
 رفت میوه او
 با ندر باد و دریا
 اگر گذشت
 در شاهوار باد
 و مسکاته سوم
 در تزیین دوستی
 تحریر یافت
 از استماع خبر
 قضیه نامرضیه
 آن همدوش وطن
 گزینان بهشت
 برین و هم آغوش
 چمن نشینان
 خسیله
 فیض آگین
 تالم و تحسین
 روی نمود و در
 ابواب خزن و
 ملال بردارها
 گشت و کتاب
 ز غایت الم
 نمود
 کتاب گردید
 و عشرت راهزداران
 خارجت و در جگر
 خلیه دیده ازین
 و آینه جانوز
 انسکاب
 بنیاد نهاد و
 سینه ازین ناز
 و شعله فروز
 در التهاب افتاد
 و آخر الامر
 دوستان اسخ
 آفتاب
 به مقتضای
 این بیت عربی
 اگر بگریه
 میرشدی وصال
 وصال میتوان
 تنها گریستن
 از جزع و فزع
 که عادت و عادت
 و عادت و لباس
 است بازمانده
 و تحفه فاش
 و دور و دور
 بر روح آن ساز
 عالم محمود و
 مرهم خسته
 دلان مجروح
 گزیده اند
 ظاهرت که آن
 روز و آن
 کارخانه نکون
 و ایجا و بر بی
 بقای حیات
 ستار و می بی
 برده و دست
 بچیل التین
 شکیبائی که
 منظور بارگاه
 صمدیت است
 زده باشد
 آری عیت آگین
 که اویش عدم
 و آفرین فناست
 در حق امکان
 ثبات و بقا
 نداشت
 فصل چهارم
 در آداب و
 القاب و خاتمه
 کتاب - القاب
 شاه
 کترین فدویت
 کیشان محبت
 آگین بیع الدین
 لوح جبهین
 به بقوش
 سجدات بندگی
 منقش در پیشه
 در قوم تسلیات
 غلامی با قلام
 انامل به پیشه
 تارک نکاشته
 به وقت عرض
 ناصیه پایان
 بارگاه خواجهین
 سجدگاه شاهنشا
 ملایک سپاه
 ظل خلیل این
 و استمال
 نائب سناپ
 دار و پیمال
 که فلک از شوق
 سحرش میرسد
 در کون و ملک
 از ذوق آسایش
 مودود با خضوع
 است میرساند
 نوع دیگر
 کترین فدویان
 سر ایا مقنعا
 و مودود مجر
 و نیاز
 آستانه عبودیت
 دشته و بای
 ارادت و نکسار
 در راه بندگی
 گزیده افشته
 به وقت عرض
 مقتضایان
 محض نور آگین
 و عثمان
 انجمن انجمن
 ترمین نیکان
 حضرت قد قدرت
 قضا مودت
 بهشت

اسم و امان قبله جان و جهانیان میرساند نوع دیگر کترین فدویت نشان چنان نشان تهوران
پرسیده سجود عقیدت آمو و کلاه نوبر آسمان سوده و راه بندگی چون آفتاب بسرمیده بوقف
عرض بار یافتگان حراشی بساط خلافت سناطه و سعت سپهر بافتش کم از بارها شطرنج
و سبیل زمین چین و دوش مالال گنج میرساند نوع دیگر عقیدت نش سرایان شارعیه
الف قاست را به تسلیات فدویت سمات نون ساخته سر افتخار را به وسیله سجدهات
تا با وج ماه برافراخته بوقف عرض بار یافتگان انجمن انجم جمع مستقیمان محفل
آفتاب شمع شامگاه فلک بارگاه خدیو زمین و زمان خداوند مکین مکان رحمت اعم
آفرینگار رفیع اتم پروردگار ظل سبحانی خلیفه الرحمانی میرساند القاب شاهزاده
کترین فدویان جان شاعر عبدالستار ک افتخار تقبیل عقبه فلک رتبه که قبله حاجات
مقبلان حق بین است برافراخته بعضی ملزمان آستان سدره مکان نواب هلال ک
صاحب عالم عالیشان که ماسن مرادات صاحب دلان روی زمین است میرساند نوع دیگر
کترین خانه زادان عقیدت آمو و محمد سوده و بعد تقدیم آداب بندگی و تحم نواعد بستندگی بوقت
عرض بار یافتگان انجمن انجم تاب و سعادت اندوزان سپهر خباب نواب خورشید رکاب
صاعدار انگ غلظت و اجلال رافع و سائر حشمت و اقبال گره کشای کار و لبان کریم
براحت انجمن صاحب عالم عالیشان میرساند نوع دیگر کترین فدویت کیشان عقیدت
اندیش محمد درویش آداب تسلیات بندگی سمات بجا آورده بغرض بهره اندوزان
محفل رفیع اندود و بار یافتگان انجمن نور آمو و نواب قمر رکاب غره ناصیه جود و انضال قره
باصر و سلطنت و اقبال تمام طع سرایا احسان صاحب عالم عالیشان میرساند نوع دیگر
کترین خیرخواه دولت ابرترین سل لیدین بوقف عرض مقربان درگاه ابرست و اجلال
و بار یافتگان بارگاه غلظت و اقبال صاحب عالم عالیشان میرساند القاب حکم صاحب
کترین خانه زادان عقیدت گزین محمد امین بعد تقدیم آداب بندگی و غلامی بوقف عرض

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در آفتاب شکوئی دولت و اقبال و حجابان سر آردی غنمت و اجلال نواب قدسی نقاب سپهر احتجاب
 مملکت عمده و ادا ان صاحب زمین در میان میرساند نوع دیگر کمترین دایمی دولت ابد طراز محمد خیا
 آداب کور نشات بند گانه سجا آورده بعض حجابان سده سنی و محمدان عقبه علیه نواب قدسی نقاب
 خوشید نقاب میرساند القاب **نومنیان عظام** پرورد و لطیف و احسان حسین خان آداب
 تسلیات بندگی سمات سجا آورده بموقف عرض بار یافتگان بساط فیض سناط مفضل سامی
 نواب والا جناب جهانیان تا خجسته القاب نواب اصحاب قبله میرساند نوع دیگر کمترین
 عقیدت انتم محمد رضا آداب کور نشات عبودیت سمات سجا آورده بعض سادات اند و زان
 حضور موفور اسر و نواب فلک جناب سپهر قندهار خوشید اشتیاق نواب اصحاب قبله میرساند
 القاب **استاد و انفا** قدسی اساس آن قبله ارباب فضائل کعبه صاحب نواب مفضل
 کاروان محافل تحقیق پیشه ای رهروان مراحل تدقیق منظر کمالات دینی مطرح انوار افاضا
 تحقیق محمدی و استاد حضرت میان جیو سله الله تعالی معروفت بارشاد ستر شد ان
 و اتق الانقیاد و ستفیضان اسخ الاعتقاد و باد و زهره بمقدار عباد ای آداب عجز و انکسار که
 طریق عبودیت کیشان عقیدت اندیش است بعض فیض اند و زان آئین به ایت موطن
 میرساند القاب ارباب مفضل ذات فیض سمات آن کاشف و قائل فروع و اصول
 و اتم حقائق معقول و مقول محج الفضائل شیع الفواضل حضرت میان جیو پیوسته
 مرجع ارباب مفضل و کمال یاد عباد ای لوازم عقیدت کیشی بفرع منظران آستان فیض
 میرساند القاب **شاخ عظام** اشرف افاضات انوار خاطر قدسی تاثر آن منظر فیض آبی مورد
 که است نامتناهی و سبیل ارشاد انام به اسطه به ایت خاص و عام یکایک بارگاه صمدیت
 سرب بساط احدیت حضرت شیخ جیو طلمت زد ای خاطر عقیدت کیشان یاد عباد ای
 آداب کور نشات خدادان و تسلیات بیکران بعض بهر و اند و زان مفضل فیض آگین میرساند
 نوع دیگر لاده خاطر قدسی مقام بر آن منظر مستطیان زلال کمال محج افاضات انوار و اجلال

[illegible]

三

فرازنده لواء اسی نصرت فرزند چرخ توفیق حضرت شیخ حبیب بر قوم مکه شفاست فیجی و دارو است
 لاری بر قوم باو بعد اوی آداب تسلیمات بر مرض ناصیه سایان آستان هدایت نشان
 میرساند القاب پیر و مرشد رباعی اسی نادری ارباب طریقت کلمت + وی مرشد
 اصحاب حقیقت کرمست + کلکست چون مرز آب میان سیراب + انفاست سچ تازگشت
 برست + تیا من اوقات فیض سات قبله ارباب تحقیق و کلمه اصحاب تدقیق مجمع فیض
 منبع علوم روحانی مخزن لطافت قدسیه معدن معارف آنی بهر پرداز عروس مقامات
 و سیمه طراز ابروی کرامات قدوه مساکت حقیقت دارشاد و پیشه اسی مناسک طریقت سید
 حضرت میان پیرو الله جلالة و نواله و انضاله بر درگاه مرشدان راسخ الارادت و توفیضا
 و اثنی العقیدت متوجه عمل باو بعد اوی آداب بندگی و نکسار که طریقه عقیده متهمند
 عبودیت و ثنات خود را از ایاذ خیمه صافی پذیر سعادت اندوزان محفل در است منزل سید
 القاب قضات سند شریعت غار و ساد و کلمت بیضایات بابرکات آن مجمع ارباب فضائل
 مرجع اصحاب دلائل حضرت قاضی حبیب زبیر گیمه در مکتب پذیر باد بعد تشیید لوازم عبودیت
 و تشیید مراسم عقیدت بر مرض باریافتگان آستان معدلت نشان میرساند ثواب عظیم
 ذات مجمع کلمات آن سالک سالک معدلت و انصاف ماحی مراسم بدست و اعظم
 حضرت قاضی حبیب باعث نظام شرع مبین و موجب توأم دین مبین باو بعد تشیید لوازم بند
 و تقدیم مراسم پرستندگی معروض میدارد القاب صدر رباعی اسی صدر نشین محفل
 غر و جلال + از نام توزیب یافت توفیق کمال + شد صرف و عای دولت و اقبال
 اوقات حیات اهل فضل و فضال + ایدان عظمت و اجلال و صدقه دولت و اقبال
 همواره ذات بابرکات قدوه علمای شجرین تذکره فضائل متقدمین و متاخرین خلیل
 خدایان برایت و انضال دلیل طالبان معرفت و کمال افتخار تحقیق استظهار المحدثین
 مجمع ارباب فضائل مرجع اصحاب دلائل وسیله آرایش مقلدان باعث نوازش نیکو

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

قبله حاجات اهل زمین کعبه مرادات مقبلان حق بین رحمت اعم فیض اتم صاعقه الله نواله
 و جلاله محلی و محلی باد بعد ادا سے آداب تسلیمات عقیدت اشتغال که تکفیل حصول امانی و آکمال
 بعضی حاشیه بوسان بساط جلالت مناظر سیر اندر القاب شاعریت زبانی چراغ
 معانی ز فکر توفیر شعاع شعر تو چون آفتاب عالمگیر لطائف برین گوهرشان در آن
 دهرن فیض نشان آن مژگانه آرای نرم نظم گستره روی رونق افزوز مجلس شریه وری شیراز
 مجسمه سخن شکل پیروز مضامین نو و کین نشا طخشا غزندگان و رنباط پیرا
 دل شده گان باد بعد تحریر قصائد شوق تام شده ضمیر الهام تاثیر سبک داند قوه عریضه خاطر فیض
 آن مدح قوانین نکات بدیع منترع ابیات ترصیع فردوسی فصاحت سبحان بلاغت بیان
 شیخ غنایت هرماره منبع اشعار تازه مضمون مجمع اسرار بارگاه همچون باد بعد شرح تعداد تو آفر
 اشتیاق کثوف ضمیر فیض تصویر میگردد اندر القاب حکیم ذات سبع صفات آن مرهم جراح
 بخت بگان کلید کار فر و بستان بیدع قوانین شفا منترع آئین دوام جمع ملکات قدوسی شمس
 معاجات جالبه نوی مشید ضوابط اخلاقیات موحس قواعد حکمت کسبیه صحت عیلمان و نگار
 باعث تندرستی ضعیفان هر دیار باد بعد اصال دعوات شوق اشتغال کثوف خاطر فیض آثا
 عیسوی کردار سبک داند القاب اهل نجوم لوحه خاطر صافی اثر آن ادب آموز مجلس رباب
 تقهیم شعاع افزوز محفل اصحاب تبخیم واقف استار حقائق آسمانی کاشف اسرار دقائق پنهان
 به قوم واردات غیبی مرقوم باد بعد ترقیم حقائق و داو شد و ضمیر مضیانه سبک داند القاب
 منشی رباعی ای از تو غمزه گشت آثار قلم و انشای لطائف بودت کار قلم از مدح نوعان
 منشی زبان دور و وصف تو قاصد گفتار قلم طغرای فرا این فضل و کمال و عنوان مناسبت
 دولت و اقبال بنام نامی و اسم گرامی آن سر دفتر نشان ارباب فصاحت و بلاغت حضرت
 مدعا نگاران اصحاب صناعت و بر عت مطهر انوار قوانین معنی افزا منظر آثار مضامین
 روان آسای مع لطیف و گرم شیخ محمد اکرم که در بزم فلک از خاصه ترا نشان بزم فیض حضرت است

کمال الله نواله
 اعم فیض اتم
 صاعقه الله
 جلاله محلی
 محلی باد
 بعد ادا
 آداب تسلیمات
 عقیدت اشتغال
 تکفیل حصول
 امانی و آکمال
 بعضی حاشیه
 بوسان بساط
 جلالت مناظر
 سیر اندر القاب
 شاعریت زبانی
 چراغ معانی
 ز فکر توفیر
 شعاع شعر تو
 چون آفتاب
 عالمگیر
 لطائف برین
 گوهرشان در آن
 دهرن فیض
 نشان آن مژگانه
 آرای نرم نظم
 گستره روی
 رونق افزوز
 مجلس شریه
 وری شیراز
 مجسمه سخن
 شکل پیروز
 مضامین نو و
 کین نشا طخشا
 غزندگان و
 رنباط پیرا
 دل شده گان
 باد بعد تحریر
 قصائد شوق
 تام شده
 ضمیر الهام
 تاثیر سبک
 داند قوه
 عریضه خاطر
 فیض آن مدح
 قوانین نکات
 بدیع منترع
 ابیات ترصیع
 فردوسی
 فصاحت سبحان
 بلاغت بیان
 شیخ غنایت
 هرماره منبع
 اشعار تازه
 مضمون مجمع
 اسرار بارگاه
 همچون باد
 بعد شرح
 تعداد تو آفر
 اشتیاق کثوف
 ضمیر فیض
 تصویر میگردد
 اندر القاب
 حکیم ذات
 سبع صفات
 آن مرهم جراح
 بخت بگان
 کلید کار
 فر و بستان
 بیدع قوانین
 شفا منترع
 آئین دوام
 جمع ملکات
 قدوسی شمس
 معاجات جالبه
 نوی مشید
 ضوابط اخلاقیات
 موحس قواعد
 حکمت کسبیه
 صحت عیلمان
 و نگار باعث
 تندرستی
 ضعیفان هر
 دیار باد
 بعد اصال
 دعوات شوق
 اشتغال کثوف
 خاطر فیض
 آثا عیسوی
 کردار سبک
 داند القاب
 اهل نجوم
 لوحه خاطر
 صافی اثر آن
 ادب آموز
 مجلس رباب
 تقهیم شعاع
 افزوز محفل
 اصحاب تبخیم
 واقف استار
 حقائق آسمانی
 کاشف اسرار
 دقائق پنهان
 به قوم واردات
 غیبی مرقوم
 باد بعد ترقیم
 حقائق و داو
 شد و ضمیر
 مضیانه سبک
 داند القاب
 منشی رباعی
 ای از تو غمزه
 گشت آثار
 قلم و انشای
 لطائف بودت
 کار قلم از
 مدح نوعان
 منشی زبان
 دور و وصف
 تو قاصد
 گفتار قلم
 طغرای فرا
 این فضل و
 کمال و عنوان
 مناسبت دولت
 و اقبال بنام
 نامی و اسم
 گرامی آن سر
 دفتر نشان
 ارباب فصاحت
 و بلاغت
 حضرت مدعا
 نگاران
 اصحاب صناعت
 و بر عت
 مطهر انوار
 قوانین معنی
 افزا منظر
 آثار مضامین
 روان آسای
 مع لطیف و
 گرم شیخ
 محمد اکرم
 که در بزم
 فلک از
 خاصه ترا
 نشان بزم
 فیض حضرت
 است

همواره به بنای سینه و دل مسکن فرین و غنای با و بعد از انشای صحائف محبت و نشاء و اطلال
رسائل و عنوات منزله از شایسته می شود و رای عالم آرای که لطائف عبارات را غنای و
باید ائمه استعارات را سعدن است سبک دارند نوعد دیگر رباعی ای آنکه کلامت از حقایق
مخبر و وز کلام تو اسرار و قافیه ظاهر و زلفاظ تو انوار معانی روشن و ز خط تو نماند
فضائل فاخره شایع قلم در بار و خاندن زیانگار آن قدوه سخن شناسان را باب در ائمه
زبد که و قیقه یا این اصحاب صنایع شیرازه بند مجموعه عبارات و مقرر قوانین استعارات
تخلیفند بسا تین مضامین نگین شیخ محمد امین الدین زاده الله کماله و فضاله موجب تفریح خاطر
صغار و کبار و بعد از ائمه رسائل شوق و آرزوی حصول خدمت فیض و حصول کشف و غیر
ارشاد و تحمیر که منظر انوار ازل و مصدر آثار عالم نیک است سبک دارند اقطاب پدر و جد سائمه
بلند پایه آن قبله حقیقی و کعبه تحقیقی افتخار کونین استظهار دارین مشفق کرمی حضرت ولی نعمتی
بر سر او لا و احضار الی یوم القیام نموده و مستدام با و بعد از او آداب لوازم آرزو و سندی با و در
دولت قدسوی که تکفل حصول سعادات جاودانی متضمن حصول مرادات و دجانی است معروض
سیدار و اقطاب علم این دو جهان بخش جان آفرین ذات عطوفت سمات آن قبله صوری و سمنی
و کعبه دینی و دنیوی مجمع انواع شفقت منبع اصناف رحمت اعتضادی مربی ام عم حویرا پیوسته بر
فرق عبودیت کیشان حدای نیاز پرتوانند از دار و تبعه ادای آداب تسلیمات عقیدت آیات که
باعث حصول سعادت و دارین و موجب حصول مرادات کونین است عرض سیدار و نوعد دیگر
رحمت صفات آن قبله حقیقت و مجاز و کعبه آرزو و نیاز و مشفق فیض رسان کرم مهربان حضرت
عمو حویرا به بر عبودیت کیشان عقیدت پرور خلک استمداد تبعه ادای لوازم تسلیمات
بندگی سمات که سرایه سعادت و دارین است معروض فیض تنویر سیدار و اقطاب
بر او در کلان جمعیت صوری و سندی شامل حال فرخنده کمال بندگان اخوت پناه عطوفت
و دستگاه ملاذ مهربان شفق قدر دان مربی ام حویرا و تبعه تبلیغ رسائل آرزو و حصول خدمت

۱۲
 ہجری ۱۲۰۰
 سنہ ۱۸۰۰
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶

سداپا سعادت معروض میدارد و القاب فرزند باغبان قضا و قدر نهال آمال آن طره
نامیه سعادت قره باصره دولت فرزند ارجمند همیشه بر خات سحاب الطاف خویش شمر داشته
یکمال صوری و معنوی رسانا و بعد تر قسیم دعوات مزید حیات که در دل و جان ست معلوم نمایند
القاب برادر زاده معنوی حال صحبت آشتال آن محمود و آنضائل و مجموعه الشائل سعادت
شعار خسته اطوار بر قوم انجیل مطالب کونین و مقاصد دارین مرقوم باد بعد از عیلول عمری
و حصول سرایه اعلام رای سرست پیرای آن فرزند هوش آنکه القاب برادر خرد کار ساز
ب نیاز آن برادر بجان برابر بلند اختر فرزند و طالع سعادت اثر را هموار یکسب علم فیض
فایز داشته هم آغوش صحبت تازه گرداناد و بعد از تحریص محائف و دعوات طبع عمری معلوم آن ابصار
چشم و نصارت جسم باد حاتم کتاب مشتمل بر چند پی از قوانین قانون اول در تفسیر
آداب و در و فرامین عنایت مضامین بر لیغ قضا تبلیغ مانند وحی آسمانی از افق عنایت
خسروانی در و دیافته پای غزت و فتحار این ذره همیشه از فلک دار گذرانید نو عهد گیر
شرف و در فیض آمو دیر لیغ جهان مطلع پای فخر و اعتبار این فدوی جان نثار هر
فرقه این گردانید نو عهد گیر شرف صد و فرمان وحی تو امان سر عزت و افتخار این خانه زام
سر ایا اعتقاد را از خفیف فلک با دج فلک الافلاک رسانید قانون دوم در تفسیر آداب
در و دشان فدوی جان نشان بشرف و در و دشان عالیشان چنین نیاز بسج و معبود
سود نو عهد گیر شرف و در و دشان محبت عنوان ذره هر منصب خوشید و مورچه را
دولت جبهه بخشید نو عهد گیر شرف صد و نشان والا شان لازم الاذعان ذره
بیمقدار جان نشان را احمد بخش سعادت دارین گردانید قانون سوم در بیان
اسامی سکا تبات که در محاورات نویسد تو از ش نامیه فیض آمو و سر فراز نامه عنایت
مرحمت نامه فیض الگین امتیاز نامه لطیف قرن گرامی نامه لطیف شماره رقمه کریمه
نیمه انیمه و الا رقمه لطیف طراز رقمه الوداد نیمه اتحاد اخلاص نامه صحبت قرن

کسی کی حاجت روا کر دوں
۱۲۱ مطلق نصارت
یعنی تازی ۱۲۲ مطلق
لام کو کہہ دوڑی میں
زمان بادشاہی کو
میں ۱۲۳ مطلق
میں کو غنیمت میں اسکا
اطاعت کیا گیا ۱۲۴
ستاروں کا نام دو
نات انش کا جوڑ
۱۲۵ مطلق
۱۲۶ مطلق
۱۲۷ مطلق
۱۲۸ مطلق
۱۲۹ مطلق
۱۳۰ مطلق
۱۳۱ مطلق
۱۳۲ مطلق
۱۳۳ مطلق
۱۳۴ مطلق
۱۳۵ مطلق
۱۳۶ مطلق
۱۳۷ مطلق
۱۳۸ مطلق
۱۳۹ مطلق
۱۴۰ مطلق
۱۴۱ مطلق
۱۴۲ مطلق
۱۴۳ مطلق
۱۴۴ مطلق
۱۴۵ مطلق
۱۴۶ مطلق
۱۴۷ مطلق
۱۴۸ مطلق
۱۴۹ مطلق
۱۵۰ مطلق
۱۵۱ مطلق
۱۵۲ مطلق
۱۵۳ مطلق
۱۵۴ مطلق
۱۵۵ مطلق
۱۵۶ مطلق
۱۵۷ مطلق
۱۵۸ مطلق
۱۵۹ مطلق
۱۶۰ مطلق
۱۶۱ مطلق
۱۶۲ مطلق
۱۶۳ مطلق
۱۶۴ مطلق
۱۶۵ مطلق
۱۶۶ مطلق
۱۶۷ مطلق
۱۶۸ مطلق
۱۶۹ مطلق
۱۷۰ مطلق
۱۷۱ مطلق
۱۷۲ مطلق
۱۷۳ مطلق
۱۷۴ مطلق
۱۷۵ مطلق
۱۷۶ مطلق
۱۷۷ مطلق
۱۷۸ مطلق
۱۷۹ مطلق
۱۸۰ مطلق
۱۸۱ مطلق
۱۸۲ مطلق
۱۸۳ مطلق
۱۸۴ مطلق
۱۸۵ مطلق
۱۸۶ مطلق
۱۸۷ مطلق
۱۸۸ مطلق
۱۸۹ مطلق
۱۹۰ مطلق
۱۹۱ مطلق
۱۹۲ مطلق
۱۹۳ مطلق
۱۹۴ مطلق
۱۹۵ مطلق
۱۹۶ مطلق
۱۹۷ مطلق
۱۹۸ مطلق
۱۹۹ مطلق
۲۰۰ مطلق

اختصاص نامه نشاء انگیز بهجت نامه اخلاص آموذ اتحاد نامه خلت شامه نامه بهجت آفرین
 فرخت انگیز مکتوب مرغوب بهجت اسلوب برقیه خلت طراز مکانیه دلتوازم اسلوب نشاط افزا
 نامه دلگشای مسرت پیرای مفاد صداقت شمعون مکانیه اخلاص مضمون صداقت نامه
 اخلاص آفرین اتحاد نامه اختصاص انگیز مسرت نامه خصوصیت انگیز خصوصیت نامه بهجت انگیز
 خلت نامه صداقت ترغیبین محبت نامه اتحاد انگیز مودت نامه اتحاد طراز انبساط نامه دلتوازم
 قانون چهارم در بیان وصول مکانیتب و رویافت پرتو و رویافت انداخت و رویافت
 نمود شرف اصدار یافت عز ایراد یافت بهجت افزود مسرت افزای دل اتحاد منزل گویو نشاط
 دل میل گردید مهدوش بهجت تازه گردانید هم آغوش مسرت بی اندازد گردانید مفاد است افزا
 بوستان خاطر دوستان گشت تسکین و خاطر خردین گردید انبساط پیرای خاطر اخلاص اثر گردید
 باعث مسرت و انبساط گردید وسیله نشاط خاطر اخلاص گزین گردید موجب مسرت و نشاط گشت
 بهجت باشاء سینه بی کینه گردید باعث فرزند خلت و اتحاد گردید باعث از ویاد بهجت خاطر
 سرایا اتحاد گردید باعث نشاط خاطر اخلاص پرست گردید غمزدای دل تو دو گرد اگر دلیلت از
 خاطر و او منظر گردید ابواب بهجت و نشاط دانی بر دل تو دو منزل گشت و خاطر افزون مسرت نشاط
 خود سرمایه استیلاج خاطر مودت اثر گردید قانون پنجم در بیان اخلاص قلم مکتوب علیه رقوم
 قلم فیض رزم گشته بود و رقوم قلم محبت شگفته بود و نگارش پذیرفته حجت شامه گردیده بود و رقوم
 قلم فیض توأم گردیده بود و رقوم پذیریک ملک عطوفت تصویر شده بود و نگارش پذیر قلم بدائع نگارش بود
 رقوم پذیر خامه صنایع آفراننده بود و رقوم قلم نکته سنج معنی یار شده بود و نگارش یافته کلک گردید هر ملک
 گردیده بود و رقوم قلم مریم شگفته بود و رقوم قلم پذیرفته بود و نگارش پذیرفته بود اندراج یافته بود و رقوم
 گردیده بود و قلمی بود و رقوم بود و رقوم خود بود و نگارش کلک خلت طراز شده بود و اجماع یافته بود و رقوم
 شده بود و رقوم پذیر قلم بهجت تصویر شده بود و قانون ششم در بیان خیر حالات گذارش حال
 بکر بود و رقوم بیال و زمین و حیوان قبله آمال برینک متوال است جریان اوقات مقرر و بکر استیلا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم
 وستمایا بشما که توئی از شهرهای شریفین که نشانی از صف و کرامت ابرار و پروردگار
 و شما را میفرماید

<p>بسم الله الرحمن الرحيم وستمایا بشما که توئی از شهرهای شریفین که نشانی از صف و کرامت ابرار و پروردگار و شما را میفرماید</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم وستمایا بشما که توئی از شهرهای شریفین که نشانی از صف و کرامت ابرار و پروردگار و شما را میفرماید</p>
---	---

این کتاب را در شهرهای شریفین که نشانی از صف و کرامت ابرار و پروردگار
 و شما را میفرماید
 وستمایا بشما که توئی از شهرهای شریفین که نشانی از صف و کرامت ابرار و پروردگار
 و شما را میفرماید

این کتاب را در شهرهای شریفین که نشانی از صف و کرامت ابرار و پروردگار
 و شما را میفرماید
 وستمایا بشما که توئی از شهرهای شریفین که نشانی از صف و کرامت ابرار و پروردگار
 و شما را میفرماید

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

جانز اعوض نامه بقاصد بسیار
 جواب نامه ام از ان شاه فرمان
 قاصد ان نامه ان بسیار عاشق
 تان یا رتقا فل شیوه شیخ من مکتوب
 قاصد ام را یار پیغام زبانی سید
 کتابت کی تواند داد و داد بقرار ان
 قلم گرفته و گفته سلام بنویسم
 بر دیگران نوشت بے نامه وفا
 از دل بدلت ای منجر اسم دیگر
 از برای نامه ما قاصدی در کار
 حال من نیست قاصد صیاح نامه
 امر و ز نامه که گفته قاصد گرفت و در
 قاصد نامه و پیغام بی زهد
 از سوز سخن نال قلم رفته شمع
 اینجا جواب نامه عاشق تعلق
 شکایت شب بجران وقت دور

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

حسن ملہری شاہ محمد رفیع ۷۵

ز غم که ملک که در من غم ندارد
 غلب از غمت من که در دواش ندارد
 غلط است این که بگوید که دل را
 دل من ز غم خود من غم ندارد
 بین همین او در میانم که
 آه این دو غم از تو ای دواش دارد
 ز غم که در من غم ندارد
 اشتباه نظمی با دواش دارد

از دو سو صفت بسته فرکان بیگانه	صلح خواهد شد که مردم در میان افتاده
شبهه چشمت زب جگ بود	ما غلط کردیم صلح انکاشتم
صلح کردم بیست و هشت	چه کنم وقت تنگ می بیستم

در بیان عزت و قناعت

هرگز هوای من اند ما را	کار به به کسی نماند ما را
هر کس گرفته در سر و بلند خویش	ما هم و گوشت و دل در و منده خویش
ازین خود کام لایق گفت دیدار	چرا که بر صلیب ما می خشک پیوسته در بار
بجویم که چه کرده ام که میجویم	درین دیار که بوسه ز آفتاب می

تو خود را که ام شهری که در دستان	مگر اندران ولایت که تو می دستان
نداشتم من ترا در دل چو افتاد	که دادی محبت و دیرینه بر یاد
هر جفا که کنی رحمت جان است و	رسم انصاف مباد از جهان بر تو
شکین می تاز تو غلطانده نجوم	ماجت بسبک سستی جلا ندارم
بحرف تند که آن لب ز جام میبارد	دم عیسی من کار دم شیر میبارد
یا رب چه پروا فریاد دل من به	هم زول فریاد دارم هم از فریاد من
گر یار احوال من آگاه نمی بود	در دمن سو و اندوه جانگاه نمی بود
مدتی شد که ره هر دو فاسد گشت	نیکی میرو و آسمانه کسی می آید
عیاد و مانیای ستم نماز که گشت	عزیزیکه شکسته شد از او یکسند
در دم نهفته ماند که نه هم خوی تو	بر گشت هر سخن که نزدیک لب رسید
خبر در دمن لب عالم رفت	ان جفا جو هنوز بخیم بست

اگر از دمن آن بس یاد ندارد
 من از دمن آن بس یاد دارد
 آنکس که یاد دهنی که در آفرین
 روزی که یاد دهنی که در آفرین
 رفت آن یار یاد دهنی که در آفرین
 من با بی چون تو یاد دهنی که در آفرین
 عواید که یکبار تو یاد دهنی که در آفرین

در بیان عزت و قناعت
 هرگز هوای من اند ما را
 کار به به کسی نماند ما را
 هر کس گرفته در سر و بلند خویش
 ما هم و گوشت و دل در و منده خویش
 ازین خود کام لایق گفت دیدار
 چرا که بر صلیب ما می خشک پیوسته در بار
 بجویم که چه کرده ام که میجویم
 درین دیار که بوسه ز آفتاب می

در اهلدار دوستی نماید بانه و محبت تازه نهانی و دعوی صفت آشنایی
 نزدیک شد که عشق نهان بر ملا شود
 چشم ساز و ساز بهم آشناسود
 زانکه دشمن را میباید و بخت سیاه
 تو هر که کنی کارشکل افتادست
 مرا بگوی تو رفت چه شکل افتادست
 بهر تو شنیده ام سخنها
 شاید که تو هم شنیده باشی
 با خلق آشناسود و بستل تو
 بیگانه باشد از همه کس آشناسود
 سیخ اهرام از خدای عاصد نیز جان
 تا صد هزار بار بیدم بر آید تو
 اشعار شوقیه شکایت انگیز

بیا بیا که جدایی نهاسیت دارد
 طبعان دل بے صبر غایت دارد
 نام وصل تو نزدیم و بخت مردم
 گفته سا که کردیم ذرا اینده داشت
 جدایی تو دلم را کم باشتکیان تو کرد
 تو با من آنچه نکردی غم فراوان تو کرد
 تا بکی از نرم و صلت و بیداری
 با بکی آواره و مهجور بیداری
 نمی آئی پیخوئی پیخوئی نمی چسب
 چرا از آشنایان اینقدر کس پیچید
 اسی بوسه من چشمه که از آن باز
 دیدار عزیز کرده باز
 اشعار فخریه و نور و سرخ و صحر او و مناسب فریاد و وصل
 عیدیت و دارد در کس غم آشنایی
 مارا نباشد غیر تو در دل تنائی و اگر
 بهار نیست و بچیدم گل از بر پرست
 گذشت عید نه دم بلال ابرو
 عید و نور و زین نیست که پیشیم
 چون نباشی تو چه عیدیت و چه نور و زین
 همه یار چو از باغ بهر می آید
 سن و اوجون گل عینا نظر می آید
 بهر خوش است و مرا بی تو که خوش است
 بوی خوش چه کند که خاموش است

بیا بیا که جدایی نهاسیت دارد
 طبعان دل بے صبر غایت دارد
 نام وصل تو نزدیم و بخت مردم
 گفته سا که کردیم ذرا اینده داشت
 جدایی تو دلم را کم باشتکیان تو کرد
 تو با من آنچه نکردی غم فراوان تو کرد
 تا بکی از نرم و صلت و بیداری
 با بکی آواره و مهجور بیداری
 نمی آئی پیخوئی پیخوئی نمی چسب
 چرا از آشنایان اینقدر کس پیچید
 اسی بوسه من چشمه که از آن باز
 دیدار عزیز کرده باز
 اشعار فخریه و نور و سرخ و صحر او و مناسب فریاد و وصل
 عیدیت و دارد در کس غم آشنایی
 مارا نباشد غیر تو در دل تنائی و اگر
 بهار نیست و بچیدم گل از بر پرست
 گذشت عید نه دم بلال ابرو
 عید و نور و زین نیست که پیشیم
 چون نباشی تو چه عیدیت و چه نور و زین
 همه یار چو از باغ بهر می آید
 سن و اوجون گل عینا نظر می آید
 بهر خوش است و مرا بی تو که خوش است
 بوی خوش چه کند که خاموش است

[illegible]

رنگ آن تازد گرفتار تو ام میوزد ^{خشی} اگر تو میران شود و تکیه بدید اگر

مناسب بعضی حالات حسن و تقریبات عشق

تشریف یاری سوسن چون پس گم
خوشحال آنکند دیدن او سبزه جان
نیمان بنگانه ام از مردمان در عشق
ایک گوی پیش او انگار در دوش
بسم کجاست این تو بگو در که ام شهر
روز که مشرق بر سر کند کفران تو که خورشید
در ددل من نهفتنی نیست
بکشد بهار و در اندیشه دل
تو خواهد رفت هر که در دست از آن دل
غمت بباد میرسی از شکایت من
اگر از عشق بودم که دیان بپاشد
بر سر کو تو برگاه بر سر گر بکنان
نه در دیر و در دل نه تاب می آید
جانان بر مزارم آید
در دوزخ عشق بیکد از مژده
میرود یار چه سازم چه کنم

در وصف حسن و جمال معشوق و کوتاهی شب وصال

که بخیر می از من عجب نیست | که خوبی خود خبر نداری

[illegible][illegible]

۱۰۰

نگ آید مای نامه خواه کجائی
 ناکه دل شد اگر باعث درد و غم
 در بیان قرب عشقی و اتحاد و صوری و لطف نهائی و دوست
 زین لبر زهرت شد در دلم
 من نه رفیت مداهلقت انتقار کو
 چه غم ترا که دل من نشاید در دست
 در ذکر سرای عشقی گم گشته خود
 کجائی گنج نهائی کجائی
 ماراه گم گشته خود هیچ نبردیم
 در بیان جواب ویدن شوق
 چشم عاشق خاک گوی استان بنده
 بنیر من که ترا خوابیده ام شب
 دوش خود را بر دایمان تو میدیدم خواب
 کجایم که به بنیم تر افیدم انهم
 شب خواب دیدت بر زلفش
 شب که یک جلوه خواب آید به یادش
 در بیان بیقراری و ترغیب صبر بدل و تسلی
 وقتی است پاکداری بر دیده کاسه
 چون صید زخم خورده و صابر
 دلم از سینه تیغ است خدایار
 هر کجا در قفس مرغ گرفتار هستی

6

نظامی

از

1

五

که در بیاض بود تصویر یک چشم
که در سیاه بود تصویر یک چشم

درآمد
و در دو عشق

1999

این است که در دل که جان دارد بسوزد و زنی
 عاقبت که روی سحر نام آنچه در دل که در
 چه شور بود که عشقت بین که هر که
 که نارسیده و قیامت و نام که هر که
 یاد رخ تو از دل که نام قیامت کرد
 این عکس بین که زان نبسود
 در دلم از شمار وقت و بر و بر
 وین قصه بهر محفل و قصر بگذشت
 این واقعه در جهان شنیده است

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

3

بیای تا که یا ساقی شارب خوریم
 ساقی ز یک پیاله خزانم بهار کرد
 بهادش است در نفعان خوش بهانه
 شود بلبل بید و باده که سستی پیش کن
 بر دوازده چون وقت می پستانست
 باز آمدت برسد و دیوانگی و دم
 فکر آید و کن پیده قصد رخ کنش
 سن پر و آید بلبل همه یکجا جمع اند
 تاب بود که در آن در محلات چیدن است
 آفت دزدیده و دیدن نیست کم از خوشتر
 نسیه اند که امین بود بهار جلوه می کرد
 و ستم جام عکس رخ لا لکه گر گرفت
 شکسته می فی اقیقت مایه دیوانگی است
 بهیو چندان خون دل خوردم که سانه دماغ
 از شک که و گاه که بهر بالا از ارشد

بر سر پیش سلیم و آفتاب خوریم
 عمری دواره دار و شارب دو ساله
 نبوش جام و طب کن که در دنگار خوش
 عکس گل در آب بگویم که می شیشه کن
 بیار باده که او ز روزستانست
 تا آن حسه بهار به بنیم چه میشد
 خود بخود بر چه نصیب است بهار بود
 چشم بد و سر که جم اندریشانی چند
 باغبان پیو ده بر و دم در گلزار است
 باغبان بیایان بند و خوش دیوانه
 که بر و دوازده رنگ و گلها می ستان
 گل چیدم آنقدر که گفتم رنگ خون گرفت
 بید از بی اصلی ارباع مجنون گشته است
 آنقدر بر بید کردیم که خاک دماغ شد
 خط شکسته بود که سر نوشت ما

در بیان صفت عیدهای اجزا سنجیمی	
کس در وفا می نهد جو را نشیند	لگنت گواه او است که خوش نیست
نه ناز است و نه یکدیگر را در سخن	سخن اول نخیلا هر که از عیش و ناز
ز لگنت نیست که در سخن شکایت کار	سخن برگر و لب صد بار که در قفا
از آید بر برگ لگنت نشاند	بر روی تو جای نگه است که نیست

در عبادت و تقوی
مقصود از کمال و بیجا
زندگی و طاعت و سستی
بین کار و دست و پا
در عبادت و تقوی
مقصود از کمال و بیجا
زندگی و طاعت و سستی
بین کار و دست و پا

جامی

[illegible]

چون پای پر حجاب بند آید که اگر بگردد
شوق زلف تو شود نهادا
بر کاین سلسله

۶۱
 در زلفش قضا از زیر پرده گام می آید
 بسیار چشیده ای که در دل او دیگر
 مرغانی را پیش پریشان بر قضا او می آید

تمام شد از انجمن خلیفه

१३९८
३०

१९१५

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

२११२

خ ۳۹۶
ن ۳۰

۸۹۱۵۵۲۲۶

۲۱۱۲

انشاء کے خلیفہ

ate

No.

Date

No.